فاطمہ

دختر محمدؐ



سید جعفر شہیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی تاثرانگیز سیده زنان فاطمه علیهاالسلام دختر محمد صلی الله علیه و آله

نویسنده:

سید جعفر شهیدی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگانی تاثرانگیز سیده زنان فاطمه علیهاالسلام دختر محمد صلی‌الله علیه و آله

مشخصات کتاب

سرشناسه : شهیدی، سیدجعفر، ۱۲۹۷ - ۱۳۸۶.

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی تاثرانگیز سیده زنان فاطمه علیهاالسلام دختر محمد صلی‌الله علیه و آله/ جعفر شهیدی؛ [برای] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۱۳۲ص.؛ ۱۱× ۱۹ س م.

شابک : ۵۲۰۰ریال ؛ ۶۰۰۰ریال: (چاپ سوم) ۹۶۴۷۶۳۵۳۵۴ ؛ ۱۰۰۰۰ ریال: چاپ چهاردهم۹۷۸-۹۶۴-۷۶۳۵-۳۵-۶ :

یادداشت : چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ چهاردهم: بهار ۱۳۹۰.

یادداشت : عنوان روی جلد: فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی‌الله علیه و سلم.

عنوان روی جلد : فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی‌الله علیه و سلم.

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ش۹ز۸۶ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۱۱۸۲۸

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص: ۷

پیشگفتار

فاطمه علیها السلام، برترین زن، از آغاز تا انجام زندگی بشر در جهان هستی است، (فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ) (۱) ۱.
این برتری نه تنها از آن رو است که فاطمه فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است، بلکه به دلیل جامعیّت و ویژگی‌های گوناگون او است.
فاطمه علیها السلام از نظر شخصیت خانوادگی بسیار برجسته و ممتاز است؛ پدری چون رسول اللّه صلی الله علیه و آله، مادری مانند خدیجه علیها السلام، شوهری همچون علی بن ابی‌طالب علیه السلام، و فرزندانی چونان حسن وحسین و زینب و امّ‌کلثوم دارد، همانان که خداوند آیه تطهیر را در شأن آنها نازل کرد و مدال پاکی و طهارت به آنان داد.
فاطمه، بزرگ بانویی است که از نظر معنوی به جایگاهی آنچنان رفیع دست یافته، که خشم او خشم خدا است و خشنودی‌اش خشنودی خداوند را در پی‌دارد. (۲) ۲ فاطمه علیها السلام جان، پاره تن و نور چشم و میوه دل

۱- – الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰

۲- – بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹

ص: ۸

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است. (۱) ۳ فاطمه علیها السلام همتا و کفو امیر مؤمنان علی علیه السلام است. (۲) ۴ فاطمه علیها السلام برگزیده خداوند است. (۳) ۵ فاطمه علیها السلام عابدترین مردم زمان خود و سراسر وجودش نور بود.

هر گاه در محراب عبادت به مناجات با خدا می‌پرداخت فرشتگان نور وجودش را احساس می‌کردند. (۴) ۶ به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت حق قلب و اعضا و جوارح و تمام وجود فاطمه را از ایمان لبریز ساخته است. (۵) ۷ فاطمه علیها السلام دلسوز مردم و نیمه‌های شب دعاگوی آنها بود. (۶) ۸ او در زندگی سختی‌های دنیا را به جان خرید، در برابر متجاوزان به حریم ولایت و امامت استوار ایستاد و تا پای جان از آن دفاع کرد.

تمامی وجود فاطمه از جهت صورت و سیرت به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت. او میوه بهشتی بود و پیامبر با بوییدنش بوی بهشت را استشمام می‌کرد.

۱- - بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۷- کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹

۲- - کافی، ج ۲، ص ۴۸۰

۳- - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹

۴-)- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲

۵- - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۲

۶- - علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۳

ص: ۹

در شوهرداری، در فرزندداری، در معاشرت با مردم و بالاخره در همه زمینه‌ها نمونه و الگو بود.

هر کس که در زندگی خواهان سعادت باشد، با الگو قرار دادن آن حضرت می‌تواند به این هدف دست یابد.

در عصر حاضر که مستکبران دنیا برای اسارت زن و گرفتار نمودن او در محدوده مادّیات و شهوات، برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای کرده و با تمام توان در حال فعالیت‌اند، بر زنان جامعه اسلامی است که از این بانوی بزرگوار الگو بگیرند و راه او را بپیمایند و هرگز اسارت را نپذیرند.

کتابی که در پیش رو دارید، سال‌ها پیش، به قلم دانشمند فرزانه و محقّق فرهیخته آقای دکتر سیّدجعفر شهیدی به نگارش در آمده و گوشه‌هایی از زندگانی و مظلومیّت این بانوی بزرگ را ترسیم کرده است.

از آنجا که این کتاب سالها نایاب بود، بر آن شدیم بار دیگر آن را به چاپ رسانده، در اختیار علاقمندان قرار دهیم. امید است مورد استفاده و استقبال همگان قرار گیرد.

ص: ۱۰

ص: ۱۱

مقدمه مؤلّف

مقدمه مؤلّف

این کتاب در شرح زندگانی دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

زندگانی فاطمه علیها السلام گر چه مطلبی است که باید به‌صورت مستقل مورد مطالعه و بحث قرار گیرد ولی چون کتاب‌های متعدّدی در این موضوع نوشته شده، ممکن است بعضی بپرسند، چرا و به چه منظور این کتاب نوشته می‌شود؟ پاسخ این سؤال این است که اگر بر فرض ما قیود مذهبی را هم از خود دور سازیم، از نظرگاه اخلاقی و اجتماعی، به بحث و مطالعه در زندگانی شخصیت‌های برجسته نیازمندیم.

زمانی گمان می‌کردند، فقط باید شرح حال یک امام یا یک پیامبر یا یک مرد برجسته دینی را نوشت، از این‌جهت که تذکره‌ای در دست باشد، بدون توجّه به اینکه آیا این حوادث با زندگی عصر نویسنده هم سازگار است یا نه. از این رو، گاهی تنها به بُعد سیاسی آن شخصیت اهمّیت می‌دادند و در جنبه‌هایی که با لشکر کشی و فتح و شکست و از اینگونه اقدامات ارتباط داشت به توضیح پرداخته و به ناحیه اخلاقی اهمّیت زیاد نمی‌دادند. این بود که گفتارها از کتاب‌های گوناگون جمع‌آوری شده، به صورت کتاب

ص: ۱۲

مستقلی در می‌آمد و خواندن آنها برای مطالعه کنندگان حکم یک داستان کهنه‌ای را داشت که سالهاست از آن گذشته و با زندگی آنها کوچک‌ترین ارتباطی ندارد. در صورتی که باید به این نکته توجه داشت که ما هر چند هم از عهد رجال برجسته دینی دور شویم، فواصل زمان، مانند حلقه‌های به هم پیوسته‌ای است که یک سرِ آن به زندگانی امروز ما بسته است و سر دیگرش به زندگانی آن روز. بنابراین، در اینگونه موارد باید حوادث آن روز را چنان تحت مطالعه قرار دهیم که تصوّر کنیم دیروز اتفاق افتاده و ما خود شاهد آن بوده‌ایم و از آن برای امروزمان بهره بگیریم انسان از حوادث، استفاده‌های بزرگ می کند؛ خواه آن حوادث تازه رخ داده باشد یا سالیان دراز از آن بگذرد.

زندگانی حضرت زهرا علیها السلام از این رو باید مورد بحث و مطالعه قرار گیرد که برای بانوان اجتماعِ امروز ما درس‌های پرفایده‌ای دارد.

تحلیل شخصیّت زهرا علیها السلام، ما را از اثرِ شگفت‌انگیز تعلیمات اسلام در عصر اوّل این دین مطّلع می‌سازد و می‌فهمیم، به عکس، آنچه مغرضان می گویند، اسلام دینی نیست که فکر و منطق زن را قید و زنجیر کرده باشد. اسلام حکمی مبنی بر اسارت و بندگی زنان صادر نکرده و بلکه می‌توان گفت اسلام تنها دینی است که حقوق اجتماعی زنان را امضا نموده و به آنها آزادی فکر و منطق داده است. البته تا آنجا که به زیان خودشان و یا زیان اجتماع تمام نشود.

فاطمه علیها السلام دختری است که در مکتب اسلام تربیت شده و

ص: ۱۳

قدرت روحی و قوّت منطق و عاطفه زناشویی و بندگی و فروتنی در مقابل بزرگیِ خدا را، تحت تربیت پدر بزرگوار خود، در همین مکتب فراگرفته است؛ مکتبی که امروز کوتاه‌فکران به درس‌های آن به نظر بی‌اعتنایی می‌نگرند، یا رفتار و کردار مردمِ ظاهر مسلمان را دستورِ دینی پنداشته و به اسلام خرده می‌گیرند.

اگر از فاطمه علیها السلام که پرورده پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در خانواده رسالت بزرگ شده است بگذریم، باز می‌بینیم اسلام از طبقه رعیّت نیز زنانی تربیت کرده است که در شجاعت، شهامت و عفّت نظیر آنها در این عصر طلایی هم یافت نمی‌شود. حال دینی که از مدرسه‌اش چنین شاگردانی بیرون آمده، چگونه می‌توان گفت زنجیر اسارت به گردن زن انداخته است و چرا نباید میان آزادی و لجام‌گسیختگی و تاخت و تاز در شهوت‌رانی و پاره‌ساختن پرده عفت فرق گذاشت.

خدیجه دختر خویلد، نمونه‌ای دیگر از زنانی است که چهل سال ازعمرش را در وحشی‌ترین نقاط دنیا صرف کرده. سال‌ها عشیره و خویشاوندان او سنگ و چوب را پرستیده و از عاطفه و رحم و مردی بویی نبرده‌اند. همین زن پانزده سال یا بیشتر شاگردی مکتب پیغمبر را نمود و در زمینه‌های مختلف به صورت یک زن الگو و نمونه در آمده است.

در روزگاری که به گفته کوتاه بینان، زنان ارزش اجتماعی نداشتند و در قید اسارت بودند و فکر و منطقشان زنجیر شده بود، در صفحات تاریخِ همان عصر، نام زنانی را می‌بینیم که معجونی از

ص: ۱۴

رشادت و شهامت و شجاعت و دانش و ایمانِ آمیخته به عفّت و پاکدامنی بودند. در خانه فرمانبردار شوهر و مربّی فرزند و در میدان نبرد پشتیبان دلاوران و دلداری دهنده جنگویان و در اجتماعات، ناطق زبردست و در مقابل مجسمه‌های ظلم و استبداد مانند کوه آهنین می‌ایستادند.

وفاداری شگفت‌انگیز!

زرقا، دختر عدی بن قیس همدانی، در نبردی که میان علی علیه السلام و معاویه در صحرای صفین روی داد، در پیشروی لشکر کوفه نقش‌های مهمّی را به کار می‌برد و به شکست دشمن کمک می‌کرد؛ به‌طوری که رشادت این زن از نظر معاویه دور نمی‌ماند.

پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، به یاد زرقا افتاد و دستور داد به فرماندار کوفه بنویسند که وسایل حرکت زرقا را؛ به طوری که دلخواه اوست، آماده نموده و او را به شام روانه کند.

پس از آن‌که زرقا به شام و به دربار معاویه رسید، معاویه ابتدا با چهره باز از او پذیرایی کرد و بعد گفت: یادت هست، در جنگ صفین چگونه مردم کوفه را به جنگ من تهییج می‌کردی؟

زرقا گفت: آنچه شده، گذشته است. روزگار رنگ به رنگ می‌شود و هر ساعت رنگ تازه می‌گیرد.

– آنچه آن روز می‌گفتی یادت هست؟!

– نه.

ص: ۱۵

- من حرف‌های تو را فراموش نکرده‌ام. بارک اللّه، تو آن روز به لشکر کوفه می گفتی:

مردم! در فتنه بزرگی افتاده‌اید. فتنه‌ای که شما را از راه راست منحرف می کند و به تاریکی وحشتناکی می‌اندازد، فتنه‌ای که کور و کر و گنگتان می‌سازد.

مواظب باشید به این بلا نیفتید. چراغ در مقابل آفتاب نور نمی‌دهد. ستاره در روشنایی ماه درخشندگی ندارد.

هر کس از ما راهنمایی بخواهد به او راه نشان می‌دهیم. حق گمشده خود را می‌جست و یافت. ای ارتش نیرومند! شکیبا باشید. بکوشید تا اختلاف کلمه از میان برود و حق بر باطل چیره گردد.

مردم! خضاب زن‌ها حناست ولی خضاب مردها خون است. جنگ کنید. صبر کنید. صبر در هر کاری نیکو است.

بله زرقا! تو آن روز این حرف‌ها را می‌زدی، به خدا قسم هر خونی که علی در صفّین ریخت تو در آن شریکی.

تصوّر می کنید که زرقا گفته‌هایش را انکار کرد؟! یا معذرت خواست یا در مقابل پادشاه خودسری چون معاویه زبانش لکنت پیدا کرده و خود را باخت؟! هرگز! بلکه او در پاسخ گفت: معاویه! چه خبرهای خوب و مسرّت بخشی داری!

ص: ۱۶

- از این گفته‌ها خوشحالی؟!

- بله، به خدا از شنیدن این خبر خوشحال شدم.

معاویه با تعجّب گفت: به خدا وفاداری شما نسبت به علی پس از مرگ وی، شگفت‌انگیزتر است از دوستیتان با او، در ایام زندگانی‌اش.

***

این نمونه‌ای است از زنانی که اسلام چنین روحِ سرشار، ایمان استوار و صراحت لهجه به آن‌ها داده است.

امروز پس از این نهضت‌ها، پس از این همه هیاهو و داد و جنجال، در کجا مردانی به این شجاعت یافت می‌شوند که در مقابل مجسمه‌های ظلم، خود را نبازند و از حق و عقیده خود دفاع کنند؟

با نوشتن این کتاب، نمی‌خواهم تنها یک جلد دیگر به مجموعه کتب تاریخی اضافه کنم، بلکه می‌خواهم خوانندگان گرامی از مطالب حساس آن نتیجه بگیرند، آنها را با زندگی خود و خانوادشان مقایسه کنند و ببینند در کجا عقب مانده‌اند، سعی کنند جلو بروند و در چه چیز افراط کرده‌اند، دست نگاهدارند.

تصوّر کنند، دستور زندگی خانواده می‌خوانند نه کتاب تاریخی.

امیدوارم خدا ما و شما را از لغزش نگاهدارد و به راه راست هدایت کند!

والسلام علیکم ورحمهٔ اللَّه و برکاته

ص: ۱۷

در دامان پدر

میـان دانشـمندان و مورّخـان، درسـال ولاـدت فـاطمه علیهـا السـلام اختلاـف بسـیار است، لیکن آنچه به‌طـور قطع می‌توان گفت این است که به عقیده دانشـمندان شـیعه، فاطمه علیها السـلام پس از رسـیدن محمّد صـلی الله علیه و آله به درجه پیغمبری به دنیا آمد. در حالی که سنّیان بجز «یعقوبی» می‌گویند: ولادت زهرا علیها السلام پیش از بعثت پیغمبر بوده است.

دسته بزرگی از سنّیان و شایـد اکثریّت قریب به اتفاق آنها معتقدنـد، فاطمه علیها السـلام پنـج سال قبل از بعثت به دنیا آمـده است؛ همان سالی که قریش خانه کعبه را می‌ساختند.

محمّـد صـلی الله علیه و آله در آن‌وقت سـی و پنج ساله بود. (۱) ۹ در آن سال (پنـج سال قبل از بعثت) سـیل بزرگی در داخل مکّه جاری شد.

به‌طوری که دیوارهای خانه کعبه شکاف برداشت. قریش در صدد برآمدند هم دیوارها را بسازند و هم بالای خانه را

۱- - طبری و ابن جوزی، نقل از کتاب فاطمه بنت محمّد، ص ۶۳

ص: ۱۸

سقف بزنند که اشیای گرانبها از دستبرد دزدان محفوظ بماند. ولی خراب نمودن کعبه برای آنها مشکل بزرگی بود.

اهل مکّه از زمان جاهلیت پندارهایی داشتند؛ می‌گفتند اگر کسی سنگی از خانه بردارد حتماً آسیبی خواهد دید.

از این رو، هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد به برچیدن دیوار اقدام نماید. ولی ولید بن مغیره به خود نیرو داد و در این کار پیشقدم شد و قسمتی را خراب کرد. مردم هم گفتند ما تا فردا صبر می‌کنیم، اگر به ولید آسیبی رسید از خراب کردن خانه چشم می‌پوشیم، و الّا بقیه رکن‌ها را نیز خراب نموده، از نو می‌سازیم و چون بامداد دیگر ولید را سالم دیدند جرأتشان زیاد شد و بقیّه رکن‌ها را نیز تا پی‌شکافتند و به سنگ سبز سختی رسیدند. آن را مبدأ ساختمان قرار دادند و دیوار را روی همان سنگ بالا آوردند. همین‌که ساختمان به محل نصب حجرالأسود رسید، میان سران قبایل، نزاع درگرفت. هر قبیله‌ای می‌خواست افتخار نصب حجرالأسود نصیب وی شود. بنی‌عدی و بنی‌عبدالدار تصمیم گرفتند که نگذارند کسی از قبیله دیگر سنگ را نصب کند و برای استوار ساختن این تصمیم ظرفی از خون پرکردند و دست در آن زدند و برای همین کار به

ص: ۱۹

«خون آشامان» معروف گشتند.

این اختلاف سبب شد که چهار روز ساختمان به تأخیر بیفتد.

بالأخره پس از مشورت با یکدیگر، روزی که همه در مسجد نشسته بودند، «ابو امیّهٔ بن مغیره» که از همه مسن‌تر بود، گفت: نخستین کسی را که از درِ مسجد داخل می‌شود، به داوری انتخاب کنید، قریش پذیرفتند و نخستین کسی که وارد شد کسی نبود جز محمد صلی الله علیه و آله. قریش تا او را دیدند، گفتند: او امین است، ما حکم او را می‌پذیریم. پس چگونگی را به محمد صلی الله علیه و آله اطلاع دادند، محمد صلی الله علیه و آله دستور داد جامه یا پارچه‌ای را پهن کرده، حجرالأسود را در میان آن نهادند و فرمود رییس هر قبیله گوشه‌ای از این پارچه را بگیرد و بلند کند و چون چنین کردند خودش حجرالأسود را گرفت و در محل فعلی نصب نمود و با این تدبیر معجز آسا، از خونریزی بزرگی جلوگیری کرد و به نزاع رؤسای قبایل پایان داد. (۱) ۱۰ این حادثه پنج سال پیش از بعثت رخ داد و در آن زمان، بنا به گفته ابن اثیر در الکامل و مسعودی در

۱- - کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷

ص: ۲۰

مروج‌الذهب (۱) ۱۱ و مجلسی در جلد ششم بحار و طبری (۲) ۱۲ محمد صلی الله علیه و آله سی و پنج سال داشته و اگر ولادت فاطمه علیها السلام نیز در این سال رخ داده، خدیجه در سن پنجاه سالگی بوده است؛ چرا که به گفته مورخان (۳) ۱۳ خدیجه در سن چهل سالگی با محمد صلی الله علیه و آله که بیست و پنج ساله بود ازدواج کرد. از اینجا معلوم می‌شود اظهار عقیده ابن کثیر شامی (۴) ۱۴ مبنی بر اینکه خدیجه در سن پنجاه سالگی وفات یافته، بی‌اساس است؛ زیرا در صورت موافقت با این نظریه، باید گفت:

خدیجه پنج سال پیش از بعثت پیغمبر از دنیا رفته است، در حالی‌که هیچ دانشمند و مورّخی چنین عقیده‌ای را اظهار نکرده است.

عمر ابوالنصر نویسنده کتاب «فاطمه بنت محمد» (۵) ۱۵ در

۱- – کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۰۶

۲- – همان، ص ۲۰۱

۳- – مروج الذهب، ج ۱ ص ۲۱۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵؛ زندگانی محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۵۸ و طبری، ج ۲، ص ۱۹۶

۴- – البدایة والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۴

۵- – این کتاب به قلم آقای محمود ابطحی شیرازی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در تهران، با قطع کوچک در ۱۱۶ صفحه چاپ خورده و مرحوم حاجی سید نصراللّه تقوی نیز تقریظی بر آن نوشته‌اند

ص: ۲۱

اینجا دچار اشتباه بزرگی شده و می‌گوید: آنچه به‌طور تحقیق می‌توان گفت و همه مورخان نیز همین عقیده را دارند، این است که فاطمه در پنجاه و چهار سالگی از مادرش؛ یعنی چهار سال یا پنج سال پیش از هجرت، متولد شده و هر عقیده‌ای که بر خلاف این گفته شود باطل است. (۱) ۱۶ از طرفی خود او در جای دیگر همین کتاب (۲) ۱۷ می‌نویسد:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیست و پنج سالگی با خدیجه، که چهل ساله بود، ازدواج کرد» بنابراین، خدیجه پانزده سال از محمد صلی الله علیه و آله بزرگ‌تر بوده و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در سن پنجاه و چهار سالگی به مدینه هجرت کرده، بایستی در چهار سال قبل از هجرت خدیجه شصت و پنج ساله باشد نه پنجاه و چهار ساله، در این صورت چطور ممکن است زنی شصت و پنج‌ساله فرزند بزاید؟

باز در جای دیگر کتاب (۳) ۱۸ متذکر می‌شود: «محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه بیست و پنج سال با یکدیگر به سر بردند» و هرگاه خدیجه در چهار سال قبل از هجرت پنجاه و چهار ساله بود

۱- – صفحه ۶۴ فاطمه بنت محمد و صفحه ۵۷ زندگانی حضرت فاطمه

۲- – فاطمه بنت محمد، صص ۳۰- ۲۷؛ زندگانی فاطمه، صص ۴۰- ۳۶

۳- – فاطمه بنت محمد، ص ۷۷ و زندگانی حضرت فاطمه، ص ۶۸

ص: ۲۲

بایـد گفت تا سال شـشم یا پنجم هجری زنـده مانده که مدت بیست و پنج سال زندگانی وی با پیغمبر صـلی الله علیه و آله (به گفته این مؤلف) درست شود. ولی هیـچ‌یک از مورخان ننوشـته‌اند که: خـدیجه پس از هجرت زنـده بوده و اگر بخواهیم منظور مؤلف را هجرت صـغری؛ یعنی هجرت محمـد صـلی الله علیه و آله به طائف بدانیم، باز هم درست نیست؛ زیرا هجرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله به طائف در پنجاه سالگی؛ یعنی ده سال پس از بعثت بوده و در چهار سال قبل از این هجرت (هجرت به طائف) خدیجه شصـت و یک سال داشته، نه پنجاه و چهار سال.

پس بـا در نظر گرفتن این مقـدمات، معلوم می‌شود مؤلف کتـاب فـاطمه بنت محمـد چه اشـتباه بزرگی کرده و مرحوم تقوی هم که ترجمه این کتاب را خوانده و بر آن تقریظ نوشته، متوجه نشده است.

این خلاصه نظریاتی است که علمای سـنی درباره سال تولّد دختر پیغمبر صـلی الله علیه و آله اظهار نموده‌اند و چنانکه گفتیم، به جز یعقوبی، همه معتقدند که ولادت وی پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

ولی در مقابـل، دانشـمندان شـیعه تقریباً به اتفاق آراء می‌گوینـد فاطمه علیها السـلام پس از بعثت محمـد صـلی الله علیه و آله به دنیا آمده

ص: ۲۳

است. شیخ مفید رحمه الله که از بزرگان علمای شیعه بوده و در قرن چهارم و اول قرن پنجم می‌زیسته در کتاب حدائق‌الریاض (۱) ۱۹ می‌گوید: تولّد فاطمه در سال دوم هجری است.

و در مقابل، کلینی رحمه الله که مقدم بر او بوده و کتابش مورد اعتماد دانشمندان شیعه می‌باشد، روایتی از امام ششم علیه السلام نقل نموده که تولد فاطمه در سال پنجم بعثت رخ داده است. (۲) ۲۰ خود مؤلف نیز همین قول را اختیار نموده و مجلسی و صاحب کشف الغمه نیز به پیروی از این روایت، سال پنجم بعد از بعثت را درست دانسته‌اند.

چیزی که باعث تردید می‌شود این است که صاحب کشف الغمه نیز روایتی را از امام ششم علیه السلام نقل نموده که فاطمه پنج سال پس از بعثت تولد یافت؛ سالی که قریش خانه کعبه را می‌ساختند (۳) ۲۱ در صورتی که ما پیشتر نوشتیم بنای خانه کعبه در سال سی و پنج تولد پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی پنج سال پیش از پیغمبری او بوده است.

۱- – بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴

۲- – اصول کافی، ص ۱۸۵؛ مرآت‌العقول، ص ۳۸۲؛ بحار، ج ۱۰ ص ۴

۳- – کشف الغمه، ص ۱۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۴؛ مرآت العقول، ج ۱، ص ۳۸۰

ص: ۲۴

لـذا برای این‌روایت که سـندش هم تمام‌نیست، نمی‌توان ارزشـی قائل شـد. به هرحال، اگر زهرا علیها السـلام پنـج سال پس از نبوّت پیغمبر به دنیا آمده باشد، خدیجه در سن شصت سالگی بوده و این مطلب گرچه محال نیست امّا بعید است.

فـاطمه از پـدری است که، گذشـته از مقام نبوّت، از لحاظ خانوادگی نیز در میان قبایل عرب احترام داشت و در صـداقت و امانت و پاکـدامنی انگشت نشان اهالی مکه بود و همچنین از مادری متولـد شد که در بهترین و شـریف‌ترین قبایل شـهر مکه پرورش یافت و همه به دیده احترام به او نگاه می‌کردند. به حکم وراثت کافی است که آثار این صـفات برجسـته از پدر و مادر و خانواده، در چنین کودکی، از همـان اوان طفولیت ظاهر شود، گذشـته از آنکه در بعضـی روایات شـیعی دیـده می‌شود: انعقاد نطفه فاطمه پس از یک سلسـله عبـادات و ریاضت‌هـایی که پیغمـبر صـلی الله علیه و آله متحمّـل شـد، صورت گرفت و بـدیهی است که همه این عوامـل در سرشت این مولود دخالت داشته است. به علاوه، فاطمه تحت تربیت مسـتقیم پـدرش روزگار گذراند و در همان مکتبی تعلیم یافت که او درس راستی و امانت و خداپرستی و شفقت و زیر دست نوازی را فراگرفت. ازاین‌رو نباید

ص: ۲۵

تعجّب کرد که پیغمبر به چنین دختری فوق‌العاده احترام بگذارد یا در جلوی پای او برخیزد یا آزار وی را آزار خود بداند.

همانگونه که محمد صلی الله علیه و آله از کودکی به راستگویی و درستکاری مشهور بود، فاطمه نیز در خانواده پیغمبر به راستگویی زبانزد و ضرب‌المثل شد. عایشه روزی برای گله، نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و پس از این‌که حرف‌های خود را زد، به آن حضرت گفت: «تو از خودِ زهرا بپرس؛ زیرا او دروغ نمی‌گوید» (۱) ۲۲ و در جای دیگر می‌گوید: «من از زهرا راستگوتر ندیدم مگر پدرش را». (۲) ۲۳ این پاک سیرتی بود که پیغمبر را وامی‌داشت آن اندازه به وی ابراز علاقه کند.

گاهی عایشه به محمد صلی الله علیه و آله اعتراض می‌کرد که چرا این همه به زهرا محبت می‌ورزد؟! پیغمبر در پاسخ او می‌گفت: من از طرف خدا مأمورم به دخترم احترام کنم.

آن روز پس از علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام کسی در خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله به پایه زهرا نمی‌رسید. زهرا نمونه کاملی از انسان تربیت شده مکتب اسلام بود و بایستی از نژاد وی بهترین و

۱- – بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۵ از مسند ابی یعلی و حلیهٔ ابی نعیم

۲- – همان مدرک

ص: ۲۶

برجسته‌ترین افراد به جامعه اسلامی تقدیم شود، پس چه بُعدی دارد که پیغمبر مأمور به احترام او باشد!

در اینجا نکته دیگری نیز هست که موجب می‌شود پیغمبر بیشتر پیروان خود را عملًا تربیت کند.

شاید یک رشته از مأموریت او نیز این بوده که با تربیت دختران خود، عملًا مردم آن روز را از تبه‌کاری‌هایی که در زمان جاهلیت مرتکب می‌شدند باز دارد.

برای فهمیدن این حقیقت، ناگزیریم به طرز سلوک و معاشرت اعراب با زنان و دختران، پیش از ظهور دین مقدس اسلام، به‌طور اختصار اشاره کنیم:

رفتار اعراب با زنان، پیش از اسلام

به عکس عقیده عبداللّه عفیفی، نویسنده کتاب «زن عرب در جاهلیت و اسلام» (۱) ۲۴ و همچنین به خلاف گفته عمر ابوالنصر، نویسنده کتاب «فاطمه دختر محمد» زن و دختر در جاهلیت نه تنها ارزش اجتماعی نداشتند، بلکه به عنوان یک انسان هم به شمار نمی‌آمدند.

داستان‌هایی در این مورد نقل شده که پاره‌ای از

۱- – المرأة العربیة فی الجاهلیة و اسلامها

ص: ۲۷

آنها- در عین‌این‌که رقت‌آور است- نشان‌می‌دهد که اسلام در مدت کوتاهی چگونه توانست چنان روحیه‌های سرکش و خشن را تغییر دهد و رأفت و مهربانی را جایگزین سنگدلی و خشونت سازد.

شیخ جعفر نقدی، مؤلف کتاب «زن در اسلام» (۱) ۲۵ در صفحه‌های ۷ و ۹ کتاب خود، مختصری از فجایع عرب‌های جاهلیت درباره دختران را متذکر شده، می‌نویسد: اعراب رسماً زن‌ها را مثل یک حیوان می‌فروختند و یا مبادله می‌کردند و برخی از قبایل، دخترانِ خود را در گودالی انداخته، روی آنها خاک می‌ریختند تا بمیرد و یا از مناره و کوه بلند پایین می‌انداختند و عده‌ای از آن‌ها ولادت دختران را به فال بد می‌گرفتند!

قرآن نیز در چند جا به این رفتار وحشیانه اشاره دارد ولی این دو نویسنده، یا روی تعصب ملّی و حفظ قومیت و یابه دلایل دیگری، به دفاع پرداخته‌اند؛ به‌خصوص عبداللّه عفیفی می‌گوید: دختران به‌قدری در نظر پدرانشان محترم بودند که عده‌ای دختران خود را به خدا اختصاص داده و آن‌ها را می‌پرستیدند! آنگاه برای تأیید گفتار خود داستان

۱- – المرأة والاسلام

ص: ۲۸

خواستگاری حرقه، دختر نعمان‌بن منذر را متذکر می‌شود که خسرو پرویز وی را از نعمان خواستگاری کرد، ولی نعمان با این‌که حاکم و دست نشانده خسرو بود، از کثرت محبّتی که به دختر خود داشت، راضی نشد او را شوهر دهد.

عبداللَّه عفیفی و عمر ابوالنصر از این داستان چنین نتیجه می‌گیرند که دختر نزد اعراب به اندازه‌ای بزرگ بوده که حاضر نمی‌شدند او را به یک اجنبی شوهر دهند (۱) ۲۶ و (۲) ۲۷ حتی

۱- – فاطمه بنت محمد، صص ۳۰- ۲۸ و زندگانی فاطمه، ص ۱۹- ۱۷

۲- – عبداللَّه عفیفی در کتاب «المرأة العربیة فی الجاهلیة و اسلامها» به این داستان اشاره کرده، می‌گوید: خسرو پرویز، حرقه دختر نعمان‌بن منذر را خواستگاری نمود ولی نعمان با اینکه حاکم و دست نشانده او بود، حاضر نشد دخترش را به دربار ایران بفرستد و در پاسخ فرستاده خسرو عذر آورد.

پرویز که انتظار جواب منفی نداشت، خشمگین شد و نعمان را به دربار احضار کرد.

نعمان سرپرستی دخترش را به هانی‌بن قبیصه شیبانی سپرد و به دربار خسرو پرویز رفت. پادشاه ایران به کیفر نافرمانی دستور داد نعمان را زیر پای فیل انداختند، تا گوشت و پوستش پاره گردید. پس از مرگِ نعمان، خسرو مجدداً حرقه را از نگاهبان وی خواستگاری کرد، ولی هانی نیز پیشنهاد خسرو را نپذیرفت. بالأخره خسرو برای اینکه عرب‌های نافرمان را تنبیه کند، سپاهی بدانسوی فرستاد ولی سربازان ایران در ذی‌قار از سپاه عرب شکست خوردند و جنگ به نفع عرب‌ها پایان یافت

ص: ۲۹

اگر آن اجنبی پادشاه مقتدری مانند خسرو پرویز باشد. ولی چنانکه پیشتر اشاره شد، این دو نویسنده، زیر فشار تعصب مالی واقع شده و چنین اظهار عقیده نموده‌اند.

امتناع نعمان‌بن منذر از این وصلت، ناشی از کثرت علاقه و شدت محبّت او به دخترش نبود، بلکه روی همان تنفر کینه‌ای بودکه در آن زمان عرب‌ها از ایرانیان و ازدواج با اجنبی و به خصوص ایرانی را برای خود ننگ می‌دانستند.

به‌طور خلاصه، می‌توان فهمید که دختران در دوره جاهلیت بسیار خوار و ناچیز بوده‌اند. بلی، شاید در خانواده‌های اشرافی و سرمایه‌داری، بیش از خانواده‌های پست، از دختر رعایت می‌شد ولی این اندازه رعایت را نمی‌توان دلیل میل غریزی و فطری گرفت بلکه از این جهت است که مردمان ثروتمند علاقمندیشان به همه چیز بیشتر از طبقه عادی است.

همین‌که دین مقدس اسلام انتشار یافت و محمد صلی الله علیه و آله رهبری مردم را به عهده گرفت، از یک سو با دستورات علمی قرآن و از یک سو با تربیت عملی خود، مأموریت داشت که این کردار زشت را ریشه کن سازد.

ص: ۳۰

دورانی که فاطمه در خانه پـدر و تحت تعلیم پیغمبر اسـلام روزگار می گذرانیـد، اگرچه اجازه نیافت نتایـج تعلیم پـدرش را آشـکار کنـد و آنچه را در مکتب او یاد گرفته به مرحله اجرا و عمل بگذارد، ولی فضایل اخلاقی فاطمه بیشتر در خانه علی‌بن ابی‌طالب علیه السـلام آشـکار گردیـد. آنجا معلوم شد پیغمبر صـلی الله علیه و آله چگونه زهرا را برای زندگانی در محیط خانوادگی جدید تربیت کرده و در آنجـا بایـد نتیجه گرفت که دختران قبـل از هرچیز بایـد به وظـایف خـانوادگی آشـنا بوده و تکلیفی را که محیـط تازه به گردن آنها می‌اندازد دانسته باشند.

در اینکه باید دختران تعلیم و تربیت کامل را فرابگیرند هیچ تردیدی نیست، ولی اشکال در طرز تعلیم و تربیت و نتایجی است که بر این دو، بار خواهد شد.

ص: ۳۱

هنگام زناشویی

همانطورکه دانشـمندان شیعه و سنی در سال تولد فاطمه علیها السلام هم‌سخن نیستند، این اختلاف در سن آن بانوی بزرگوار هنگام ازدواج نیز وجود دارد. اگر گفته دانشـمندان سـنی را بپـذیریم و معتقد شویم که دختر پیغمبر صـلی الله علیه و آله در سال بنای خانه کعبه؛ یعنی پنـج سـال پیش از آنکه محمـد صـلی الله علیه و آله به درجه پیغمبری برسـد، تولـد یـافته، ناچـاریم بگوییم هنگام عقـد، هیجده یا نوزده سال داشـته است و اگر پیرو سـخن دانشـمندان شـیعی باشـیم، باید بگوییم که فاطمه علیها السلام هنگام عقد نُه ساله بوده است.

مؤلف کتاب «زندگانی فاطمه» در اینجا هم اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. وی چنانکه گفتیم، در صفحه ۵۷ کتابش می‌نویسد: «آنچه امروز تحقق یافته و رأی همگی بر آن است، این است که فاطمه در پنجاه و پنـج سالگیِ مادرش؛ یعنی چهار تا پنج سال پیش از هجرت دیده به جهان

ص: ۳۲

گشود و غیر از این رأی هر عقیده دیگری موجب گمراهی است!»

و در ذیل این گفته می‌افزاید:

«این سخنی بود که ما راجع به زمان تولد فاطمه بیان کردیم و در آن انواع اختلاف مورخان را بازنمودیم و اگر چه نظیر این اختلاف در سرتاسر دوران زندگی فاطمه بسیار است ولی خوانندگان باید به خاطر داشته باشند که ما آن‌چه را برای ایشان نقل می‌کنیم، از صحیح‌ترین اخبار و مطمئن‌ترین مصادر گرفته‌ایم و با آنکه دیگران غیر این راه، به راه‌های دیگر نیز رفته‌اند، ولی راهی که ما اختیار کرده‌ایم استوارتر و برای پیروی کردن سزاوارتر است!»

نویسنده با این‌که در این صفحه چنین اظهار می‌کند، در صفحه ۸۰ می‌گوید:

«چنانکه تمام مورخان گفته‌اند، تاریخ ازدواج پس از جنگ بدر بوده و در آن هنگام، زهرا هیجده و علی علیهما السلام بیست و پنج سال داشته‌اند.»

اگر به گفته ایشان، فاطمه چهار یا پنج سال پیش از

ص: ۳۳

هجرت متولد شده، باید در سال پس از جنگ بدر، هفت یا هشت سال داشته باشد، نه هیجده سال!

چنانکه گفتیم به گفته کافی و مجلسی رحمهما الله که از امام ششم روایت کرده‌اند، اطمینانمان بیشتر است؛ زیرا هرچه باشد تاریخ ولادت یک نوزاد را کسان او بهتر از دیگران یا بیگانگان می‌دانند.

و همچنین، بااین‌که فاطمه خواستگارانی داشته، چگونه می‌توان گفت که تا سن هیجده سالگی در خانه پدر مانده است.

مؤلف کتاب «فاطمه بنت محمد» به این اعتراض اینگونه پاسخ می‌دهد که: چون پیغمبر خیلی به فاطمه علیها السلام علاقمند بوده و زهرا به واسطه اوصاف پسندیده‌ای که داشته، توجه پدر را به خود جلب کرده و در خانه پیغمبر مقام مادرش را داشته، از این رو محمد صلی الله علیه و آله در ازدواج وی تأخیر انداخت! این پاسخ درستی نیست، محمد صلی الله علیه و آله هرچه هم به دخترش علاقمند باشد به حکم شریعت خود علاقمندتر است.

او پیوسته مردم را ترغیب می‌کرد که دخترانشان را زود شوهر دهند و زودتر برای پسران زن بگیرند. از همه اینها

ص: ۳۴

بگذریم، مگر پیغمبر می‌خواست دخترش را به خارج مدینه شوهر دهد که به دوری او حاضر نبود؟!.

به هرحال، اختلاف در اینجا، نتیجه اختلاف درتاریخ ولادت فاطمه علیها السلام است و اگر از گفته کلینی، مجلسی و دانشمندان دیگر شیعی پیروی کنیم، باید بگوییم: فاطمه علیها السلام نُه ساله به خانه شوهر رفته است.

علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب کشف الغمه می‌نویسد: فاطمه علیها السلام هشت سال در مکه با پدرش بود و با او به مدینه حرکت کرد و ده سال هم در مدینه زنده ماند (۱) ۲۸ اینها خلاصه گفتاری است که در این مورد ذکر شده.

۱- – کشف الغمه ص ۱۲۵

ص: ۳۵

خواستگاری

در این‌که ابوبکر و عمر پیش از علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام به خواستگاری فاطمه آمده‌اند جای تردید نیست و بلکه از بعضی روایات و گفته‌های مورّخان می‌توان فهمید که غیر از این دو نفر، دیگران نیز برای این منظور با محمد صلی الله علیه و آله وارد مذاکره شده‌اند لیکن نتیجه‌ای نگرفته‌اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ هریک از آن‌ها می‌گفته است: تا خدا چه خواهد.

محمد صلی الله علیه و آله درباره ازدواج دخترانش آنچه باید از تناسب سنی و اخلاقی و خانوادگی رعایت شود، در نظر می‌گرفت. خودِ او هنگامی که درباره زناشویی دستور می‌دهد، می‌فرماید: «هنگام ازدواج مواظب باشید، شرافت خانوادگی را رعایت کنید، از هرکس و هر خانواده زن نگیرید و باهرکس وصلت نکنید.» لذا درنظر داشت دختری را که بدان درجه از کمال و اخلاق رسانده، به کسی که در خور همسری او باشد شوهر دهد. رعایت این اصول در دوام علقه زناشویی مؤثر است و به عکس بی‌اعتنایی به آنها و در

ص: ۳۶

نظر نگرفتن تناسب خانوادگی، تناسب سنی، تناسب اخلاقی، غالباً به مشاجره و نزاع و سرانجام به جدایی زن و شوهر منتهی خواهد شد.

بعضی از خانواده‌ها به صرف ملاحظه ثروت و سود پرستی و غرض‌های مادیِ دیگر، دختری را به مردی شوهر می‌دهند که به هیچ وجه برای همسری او مناسب نیست، بدین جهت از همان روز اول به جای این‌که عطوفت، مهربانی، لطف و صفا در آن خانواده بار بگشاید، خشونت و درشتی و زد و خورد و قهر و منازعه حکمفرما می‌شود. پیشتر نوشتیم که در دوره جاهلیت بعضی از قبایل عرب دختران خود را حیوانی بیش نمی‌دانستند و آن‌ها را مانند مال التجاره می‌خریدند و می‌فروختند.

در همان دوره سیاه طبقات برجسته و خانواده‌های اشرافی همچنان یک اصل مهم را رعایت می‌کردند و آن توجه به شرافت فامیلی و حیثیت خانوادگی عروس و داماد بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که رییس قبیله‌ای زن فقیر و بی‌چیزی را که باقیمانده خانواده شریف و نجیب بود خواستگاری می‌کرد و توجهی نداشت که این زن بی‌چیز است و میان خودش و او تناسب مالی موجود نیست.

ص: ۳۷

قیس‌بن زهیر، رییس قبیله بنی عدی، وقتی به نمیربن قاسط رییس ایل ربیعه وارد شد، گفت: برای من زنی از خانواده نجیب خواستگاری کنید که مؤدب و باکمال بوده و فقر و تنگدستی او را از پا درآورده باشد. (۱) ۲۹ این رسم در دورانی که زنان از لحاظ اجتماعی ارزشی نداشتند، میان عرب‌های جاهلی، به‌خصوص خانواده‌های اشراف متداول بود و به‌طور خلاصه تناسب مالی میان زن و شوهر رعایت نمی‌شد. ولی به عکس، اشراف و طبقه برجسته امروزی، دختر را در ردیف مال التجاره درآورده و با هرکس که در مقابل این کالا بیشتر بها بپردازد وصلت می‌کند.

از این مقدمه دانسته می‌شود، آنچه را که یک نفر از مستشرقین در باره وصلت پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام بافته و شوهر دادن فاطمه به علی علیه السلام را، که مردی بی‌چیز و تنگدست بود، ناشی از بی‌علاقگی محمد صلی الله علیه و آله به این دختر می‌داند، بی اصل است و تنها از تعصب نویسنده سرچشمه می‌گیرد. درست است که

۱- – عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۷۳، نقل از زن عرب در جاهلیت و اسلام، صص ۵۵ و ۵۶

ص: ۳۸

علی علیه السلام مردی تنگدست بود، لیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله هم می‌خواست دخترش را شوهر دهد، نه‌این‌که با او تجارت کند! کجا مردی بهتر از علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام یافت می‌شد تا محمد صلی الله علیه و آله با وی وصلت نماید.

فاطمه علیها السلام در خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین و نیکوترین مراحل تعلیم و تربیت را طی کرده و در ادب و اخلاق و دانش، به پایه نهایی رسیده است. از این رو، پدرش باید او را به علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام، که او نیز در همین مکتب و زیر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله تربیت یافته، شوهر دهد.

ابوبکر و عمر هر یک پس از دیگری فاطمه را خواستگاری کردند و بی‌تردید وضع زندگی آن‌ها بهتر از علی بود، ولی چون شرایطی را که باید برای ازدواج با فاطمه داشته باشند در ایشان موجود نبود، درخواستشان مورد قبول واقع نشد.

آن‌دو، وقتی ازدرخواست خود نتیجه‌ای نگرفتند، علی علیه السلام را ملاقات نموده، او را به خواستگاری فاطمه علیها السلام تشویق کردند، شاید علی علیه السلام با همه میلی که به این وصلت داشت، تهی دستیِ خود را مانع چنین اقدامی می‌دید ولی با ترغیب یاران پیغمبر، به منزل محمد صلی الله علیه و آله رفت و در مقابل او

ص: ۳۹

قرار گرفت. او میل داشت حاجت خود را اظهار کند، اما شرم حضور، مانع می‌شد. محمد صلی الله علیه و آله که توجّه به این نکته داشت، گفت: پسر ابوطالب چه می‌خواهد؟! هر حاجتی که دارد برآورده است! در اینجا علی سوابق خود را تذکر داد و لطف و شفقتی را که محمد صلی الله علیه و آله نسبت به وی ابراز کرده بود، بیان کرد و در پایان گفت:

برای این آمده‌ام که فاطمه را به من دهی.

محمد صلی الله علیه و آله از این خواستگاری بسیار خرسند شد؛ به‌طوری که در پایان صحبت با علی، نشانه مسرّت در چهره‌اش ظاهر شد، ولی گفت:

چون پیشتر چند تن به خواستگاری فاطمه آمدند و من به او اطلاع دادم، راضی نشد، صبر کن تا از خود وی استفسار کنم، که به این وصلت راضی است یا نه. علی علیه السلام را در همان مجلس گذاشت و به خانه رفت و به دخترش گفت:

من از خدا خواسته بودم تو را به بهترین آفریدگان و محبوب‌ترین آنها نزد خدا شوهر دهم. تو علی را می‌شناسی و خویشی او را با خود می‌دانی و از فضایل وی آگاهی، فاطمه در مقابل گفته‌های پدر ساکت بود و چون پیغمبر آثار کدورتی در او ندید، گفت: «اللّه اکبر» ساکت

ص: ۴۰

بودنش رضـای او را می‌رسانـد. (۱) ۳۰ بعضـی می گوینـد: پیغمبر صـلی الله علیه و آله عـادت داشت، هرگاه کسـی به خواسـتگاری دخترانش می‌آمد، به در اتاق آن دختر می‌رفت و می گفت: فلانی نام تو را برده است. اگر دختر ساکت بود رضای او را می‌رساند و اگر در را به ملایـمت می‌بست دانسـته می‌شـد که به ازدواج بـا او راضـی نیست. (۲) ۳۱ تقریبـاً تمام مورخان اتفاق دارنـد که فاطمه علیها السلام به ازدواج با علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام نظر موافق داده و تنها بلاذری صاحب کتاب «انساب الاشراف» گفته است که: فاطمه نظر به تنگدستی علی علیه السـلام ابتدا از این وصلت تردید داشت! (۳) ۳۲ ولی ما نمی‌توانیم این گفته را بپذیریم؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله، پـدر فـاطمه نیز همین حال را داشت. او نیز از مال دنیا برای خود و خانواده‌اش ذخیره نمی‌کرد و شایـد فاطمه در خانه پدر نان سیر نخورده بود. بنابراین، نمی‌شود احتمال داد که چون علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام تنگدست بود، فاطمه از ازدواج با او

۱- – بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۲۷؛ وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۷۵، «... وَ لَمْ یَرَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَرَاهَیهً فَقَامَ وَ هُوَ یَقُولُ اللَّهُ‌أَکْبَرُ، سُکُوتُهَا إِقْرَارُهَا»

۲- – مسند احمد، ج ۶، ص ۷۸، نقل از زندگانی فاطمه، ص ۷۴

۳- – زندگانی فاطمه، ص ۷۴

ص: ۴۱

کراهت داشت! محمـد صـلی الله علیه و آله پس از اینکه از رضایت فاطمه به این ازدواج آگاه شـد، از علی‌بن ابی‌طالب علیه السـلام پرسـید: زهرا را بـا چه چیز مهر می‌بنـدی؟ علی علیه السـلام پاسـخ داد: تو خودت می‌دانی که من جز شمشـیری و زرهی و یـک شتر آبکش چیز دیگر نـدارم! محمـد صـلی الله علیه و آله می گویـد: شمشـیر را برای جنگ می‌خواهی و شتر را نیز برای کار روزانه لازم داری، پس همان زره را مهر قرار می‌دهیم.

علی زره را به بازار برد و به چهارصد درهم فروخت و عین پول‌ها را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله بخشـی از پول را و به گفته بعضـی از مورخان دو سوم و یا یک سوم آن را به بلال داد که با آن عطریات بخرد و بقیه را به چنـد تن از یاران خود تحویل داد که برای خرید جهیزیه به بازار بروند.

مهربنـدی عروسـی در نزد عرب‌ها صورت مخصوصـی داشت. آن‌ها به کم و زیاد بودن مهریه اهمیت نمی‌دادنـد و همین‌که مردی با داشـتن سـابقه درخشـان و نجـابت خـانوادگی و همت عـالی از ایشـان خواسـتگاری می کرد، با او وصـلت می‌نمودنـد و گاهی اتفاق می‌افتاد که پدرِ دختر، مهریه را از مال خودش می‌پرداخت.

لقیط بن زراره، مردی بود که از چنگ دشمن فرار

ص: ۴۲

کرده و به قبیله قیس‌بن خالد (یکی از امرای عرب) پناهنده شده بود و در حمایت قیس می‌زیست. پس از چندی که در نزد او به سر برد، دخترش را خواستگاری کرد. قیس از معاشرت و سخن گفتن وی فهمید که لقیط در خانواده نجیب و آبرومندی تربیت شده است؛ از این رو، بدون گفتگو دخترش را به او داد و مهریه را هم از مال خود به دختر تسلیم کرد. (۱) ۳۳ آن روزها اعراب شوهران را به سه دسته تقسیم می‌کردند و هر دسته‌ای را به نامی می‌خواندند:

* دسته نخست «شوهرِ مهر» و این نام را به کسی می‌نهادند که از شرافت و نجابت خانوادگی بهره نداشت.

آنان با چنین کسی تنها به خاطر مال و پولش وصلت می‌کردند (در این صورت، دختر حکم کالای تجاری را داشت و چنانکه تاجر کوشش می‌کند جنس خود را به آخرین قیمت بازار بفروشد، پدرها نیز از چنین مردانی آخرین حدّ مهریه را می‌گرفتند.)

* دسته دوم را «شوهرِ بهر» می‌نامیدند؛ این دسته نجیب

۱- - زن عرب در جاهلیت و اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹

ص: ۴۳

زاده‌ها و مردان آبرومندی بودند که وصلت با آن‌ها به افتخار دختر می‌افزود و از این طبقه چشم داشت مهر نداشتند و در تعیین مهر دقت و پافشاری نمی‌کردند.

* دسته سوم را «شوهر دهر» می‌گفتند؛ این دسته مردهایی بودند که با زن درجه یکسان داشتند و رتبه‌شان مساوی بود. (۱) ۳۴ تصور نشود که در این دوران نیز این عادت در کشورهای عربی و حتی در میان عشایر عرب موجود است، خیر، آنها هم بر خلاف رسم سابق در توجه به پول و ثروت، دست کمی از مردم کشور ما ندارند و چه بسا دختری از خانواده نجیب، تنها به خاطر مهریه زیاد، به مرد گمنام ثروتمندی شوهر داده می‌شود. تعجب اینجا است که این روش حتی در طبقه‌ای هم که چنین انتظاری را از آنها نباید داشت، سرایت نموده و راستی- چنانکه عبداللّه عفیفی نوشته است- هرگاه اعراب جاهلیت چنین روش پسندیده‌ای را دارا بودند، باید گفت که پس از این مدت دراز در اثر پیروی از تمدن بیگانه به عوض اینکه پیش‌تر

۱- - زن عرب در جاهلیت و اسلام، ص ۱۶۰، ج ۱، نقل از المخصص ج ۴، ص ۲۴

ص: ۴۴

روند عقب افتاده‌اند.

محمد صلی الله علیه و آله چون شایستگی علی برای همسریِ دخترش را می‌دانست، از او درخواست مهریه نکرد و تنها برای اینکه نکاح معمولًا بدون مهر نیست، به چهارصد درهم پول زره اکتفا کرد. در آنوقت اشخاص زیادی بودند که ممکن بود مهریه‌های هنگفتی در مقابل این وصلت بپردازند ولی پیغمبر از یک سو می‌خواست این عادت زشت را از میان مردم بردارد و از سوی دیگر رعایت تناسب کامل را بنماید، از این‌رو چهارصد درهم پولِ زره هم به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله نرسید و چنانکه نوشتیم در بهای خریدِ جهیزیه پرداخت شد.

جهیزیه حضرت زهرا علیها السلام

عمار و چند تنِ دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور شدند جهیزیه عروس را از بازار تهیه کنند، آنها نیز به بازار آمده، وسایل مورد نیاز این زوج خوشبخت و بافضیلت را خریداری کردند.

جهیزیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله عبارت بود از:

۱- چارقد، ۱ عدد

ص: ۴۵

۲- لنگ، ۲ عدد

۳- قطیفه مشکی، ۱ عدد

۴- چادر پشمی، ۱ طاقه

۵- بالش، ۴ عدد

۶- بوریا، ۱ تخته

۷- قدح چوبی، ۱ عدد

۸- کوزه گلی، ۱ عدد

۹- مشک آب، ۱ عدد

۱۰- تنک آبخوری، ۱ عدد

۱۱- تخت‌خواب چوبی (چوب خرما)، ۱ عدد

۱۲- طشت رختشویی، ۱ عدد

۱۳- آفتابه، ۱ عدد

۱۴- دستاس، ۱ زوج

هیـچ‌یک از مورخان جهیزیه را بیشتر از این صورت نداده‌انـد و بلکه گروهی کاسه و تشت رختشویی و چنـد چیز دیگر را هم به قلم نیاورده‌اند. از تختخواب در کتاب‌های شیعی نام برده شده و در بعضی از تاریخ‌های سنی نیز جزو سیاهه دیده می‌شود. (۱) ۳۵

۱- - الصواعق المحرقه

ص: ۴۶

در نظر یکی از مستشرقین که کتابی در شرح حال دختران پیغمبر نوشته، تختخواب حکم رمز سعادت عروس را داشته است. وی بر این باور است که چون تختخواب جزو جهیزیه فاطمه نیست، پس آن احترامی را که بایستی یک دختر خوشبخت در نظر پدر داشته باشد دارا نبوده است.

این استدلال از کجا سرچشمه گرفته؟ و روی چه مدرکی است؟ نفهمیدیم.

نویسنده کتاب زندگانی‌فاطمه نیز از این اظهار نظر تعجب می‌کند که چطور تختواب علامت خوشبختی دختر است؟ و چگونه است که اگر در میان جهیزیه زهرا، تختخواب موجود نبوده، دلیل بر ناخوشبختی او بوده است؟ این پرسشی است که باید خود «لامانس» حاضر شود و به آن پاسخ دهد. ما که هرچه جستجو کردیم و هرچه به فکر خود فشار آوردیم چیزی دستگیرمان نشد.

به هرحال جهیزیه‌ای که باید از خانه عروس به خانه داماد برود، همین چند قلم و بلکه کمتر از اینها است.

چگونه است که عروسیِ بهترین و برجسته‌ترین زنان اسلام و گرامی‌ترین فرزند پیغمبر باید به این سادگی برگزار

ص: ۴۷

شود و جهیزیه‌اش از زنان طبقه سوم هم کمتر باشد!

ممکن‌است پاسخ داده شودکه در آن زمان، هنوز اسلام قوت نگرفته و دست و بال پیغمبر و علی و مسلمانانِ دیگر خالی بود. درست است که چنین بود ولی این پاسخ قطعی نیست؛ زیرا در همان زمان هم اگر محمد صلی الله علیه و آله مایل بود برای دخترش عروسیِ باشکوهی بگیرد، می‌توانست. آری می‌توانست از مسلمانان دیگر قرض کند و جهیزیه مفصلی تهیه نماید و میهمانی مجلّلی راه بیاندازد ولی او می‌خواست پیروان خود را در عمل از ولخرجی و اسراف و تحمّل هزینه‌های بیهوده باز دارد.

زن و شوهری که مقصودشان زندگی با یکدیگر است و نمی‌خواهند بزرگی و فخر به هم بفروشند و تجمّلِ پدر و مادر را به رخ هم بکشند، همان مقدار جهیزیه لازم دارند که رفع احتیاجشان کند. در چنین عروسی‌ای نه داماد توقع دارد پدرعروس به‌منظور خودنمایی و دشمن کورکنی خود را زیر بار قرض ببرد و خوانچه‌های متعدد از منزلش راه بیاندازد و نه پدر عروس می‌خواهد ثروت خود را به رخ دامادبکشدوبه او بفهماند که با چه کسی وصلت کرده است!

تنها عروسی فاطمه علیها السلام نبود که آنگونه ساده برگزار شد،

ص: ۴۸

بلکه مسلمانان در سال‌های بعد نیز که پیشرفت‌هایی نصیبشان شده بود و درآمدهای کافی داشتند، روش ساده و بسیطی را پیش گرفتند و از حد خود تجاوز نکردند.

خود پیغمبر در سال هفتم هجری، پس از خاتمه نبرد خیبر، با اینکه بهره قابل توجهی از اموال یهودیان برده بود، در شب عروسی صفیّه دختر حُیَیِّ بن اخْطَب، غذایی که به مردم داد، ماست جوش بود ...!

کسی نمی‌گوید که امروز هم باید به همان مشک چرمی و کوزه گِلی و تشک لیف خرما و ... اکتفا کرد، ولی این کار را هم با هیچ میزانی نمی‌توان سنجید که یک نفر خرج گزافی برای خرید پیراهنی کند، فقط برای اینکه عروس آن را در هنگام عقد یا شب عروسی بپوشد و دیگر مصرفی نداشته باشد! آنهم به این جهت که چون فلان شاهزاده خانم اروپایی در شب عروسی‌اش چنین لباسی به تن کرده است.

هزینه‌های گزافی برای یک پیراهن، برای پوشیدن یک ساعت! در حالی که در همان شهر و در همان کوچه چندین زن و بچه فقیر زندگانی فلاکت‌بار و پر مشقتی را سپری می‌کنند و قادر نیستند با دو متر کرباس بدن خشکیده و سرمازده خود را بپوشند.

ص: ۴۹

شما خواننده گرامی، از آنجا که نظیر این مسائل را بسیار دیده‌اید، شاید تعجب کنید که چرا به چنین مطلب ساده‌ای این قدر شاخ و برگ می‌دهم، ولی مطمئن باشید که گردش روزگار، پس از مدتی- که زیاد هم طول نمی‌کشد- نتایج وخیمی را، که بر کردار این دسته از مردم بار می‌شود، در معرض تماشای عموم خواهد گذاشت.

پر گویی نکنیم، راستی هم این حرف‌ها از بس در عبارت‌های گوناگون و ضمن جمله‌های مختلف مکرر شده، یادآوریِ آن در حکم تذکر مطلب عادی است و چندان قابل اهمیت نبوده و گوش‌ها از شنیدنش خسته می‌شود، پس بهتر است دنبالش را قطع کرده ادامه ندهیم.

باری، جهیزیه فاطمه مطابق همان سیاهه‌ای که از نظر خوانندگان گذراندم، یا چند قلم کمتر از آن، به وسیله عمار و دیگران تهیه شد و در مسجد از نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله گذراندند. وی اندکی آن‌ها را با دست خود زیر و رو کرد و آنگاه گفت: خدایا، برای خانواده محمد در این اثاثیه برکت ده!

از زمان خواستگاری تا شب عروسی چه مقدار طول کشیده، دقیقاً معلوم نیست. به گفتار شیعه یک ماه، در

ص: ۵۰

صورتی که سنیان فاصله را تا یک سال نیز نوشته‌اند و چون زیاد مورد لزوم نیست از نوشتن گفته‌های آنها صرف نظر می‌کنیم.

محمد صلی الله علیه و آله به امّسلمه دستور داد در خانه وی برای علی و فاطمه اتاقی آماده کنند و به علی فرمود: چند نفر را دعوت کن و شامی برای میهمانان آماده‌ساز، گوشت و نان به عهده ما و خرما و روغن را تو فراهم کن و در پختن و آماده کردن غذا باز خود پیغمبر به علی کمک کرد.

پس از صرف شام، آنگاه که میهمانان پراکنده شدند محمد صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده، فرمود:

دختر پیغمبر به تو مبارک باشد، علی!

فاطمه برای تو خوب زنی است.

فاطمه! علی برای تو خوب شوهری است. (۱) ۳۶ حال به خانه روید و اندکی تأمل کنید تا من برگردم. پس از نماز به خانه علی رفت و آب خواست سپس آن را بر سر عروس و داماد و بر شانه داماد و بر شانه عروس ریخت و در حقّ آنها دعا کرد. (۲) ۳۷

۱- – بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۴

۲- – المناقب، ج ۳، ص ۳۵۵

ص: ۵۱

در خانه شوهر

زنـدگانی فاطمه علیها السـلام در خانه شوهر نیز در سادگی و بی‌تکلّف بودن، نظیر عهـدی بود که در خانه پدر به سر می‌برد. او در خانه علی نیز از خوراک و پوشاک، به همان مقـدار که یک فرد از طبقه چهارم بایـد داشـته باشـد، اکتفا می‌کرد ولی در پرسـتش و اطاعت خدا از برجسـته‌ترین زهاد و مرتاضـین جلو افتاد. بیشتر شب را به نماز می‌ایسـتاد و گاهی از سـر شب تا صـبح مشغول عبادت بود.

فرزنـدش حسن علیه السـلام می‌گوید: مادرم شب‌های جمعه تا سپیده صـبح را در رکوع و سـجود به سـر می‌برد و گریه می‌کرد. من می‌شـنیدم، پیوسـته برای مؤمنان از خـدا آمرزش می‌خواست و به خصوص در حق همسایگان بیشتر دعا می‌کرد و نام آنها را یک به یک می‌برد. می‌پرسیدم: مادر! چرا برای خود دعا نمی‌کنی؟ می‌گفت: پسر جان! همسایه بر خانه مقدم است. (۱) ۳۸

۱- - بحار، ج ۱۰، ص ۲۵

ص: ۵۲

بی دلیل نیست که پس از صدها سال، چندین میلیون جمعیت در مقابل عظمت روحی و اخلاقی دختر پیغمبر اسلام سر تعظیم خم می‌کنند. او در مدت زندگانی کوتاهش، آثاری از کردار و گفتار خود به‌جا گذاشت که از عهده مردان بزرگ خارج است. نُه سال در خانه علی بود و در این مدت، چیزی از او خواهش و درخواست نکرد و کوچک‌ترین ایراد بر وی نگرفت، با این‌که اتفاق می‌افتاد، دو روز و سه روز گرسنه می‌ماندند. علی از او می‌پرسید:

چه داریم؟

- به خدا قسم سه روز است چیزی در خانه‌مان یافت نمی‌شود.

- پس چرا به من اطلاع ندادی؟!

- پدرم گفته است چیزی از علی نخواه تا خودش برای تو بیاورد.

سلمان به خانه وی وارد می‌شود و می‌بیند چادرش از چند جا وصله خورده، ابراز تأسف می‌کند و به گریه می‌افتد، که چطور شده دختران پادشاهان ایران و روم بایستی لباس‌های ابریشمی بپوشند ولی لباس دختر پیغمبر اینگونه باشد! فاطمه به پدرش می‌گوید: سلمان از دیدن

ص: ۵۳

چادر من تعجب کرد، به خدا قسم پنج سال است در خانه علی هستم، فقط پوست گوسفندی داریم که شب بر آن می‌خوابیم و روزها شترمان را روی آن علف می‌دهم.

تعجب اینجاست که با چنین زندگی کوچک و محقرانه، باز علی و زهرا در تمام کارهای خانه شرکت می‌کردند.

علاوه بر این، فاطمه به دستور پدرش کارهای خانه را با کنیز خود تقسیم کرده بود. سلمان دید فاطمه آرد دستاس می‌کند و کف دست‌هایش زخم شده، خون پس می‌دهد ...

می‌گوید تو دست خود را زخم می‌کنی، بهتر است فضّه این کار را عهده‌دار شود. می‌گوید: پدرم دستور داده است، یک روز من کارهای خانه را اداره کنم و یک روز فضّه.

دیروز نوبت او بود امروز نوبت من است.

امکان ندارد که ادامه چنین روشی میان زن و شوهر تولید کدورت و نقاری کند.

و آن‌هایی که گفته‌اند، گاهی میان فاطمه و علی گفتگویی می‌شد و روایاتی را مدرک خود قرار داده‌اند، اشتباه نموده‌اند. از آن حدیث‌ها یکی این است:

علی به حالت قهر از خانه بیرون آمد و به مسجد رفت،

ص: ۵۴

در آنجا روی خاك خوابید. محمد صلی الله علیه و آله هم به بالین وی رفت و به او گفت برخیز ای «ابوتراب».

این حدیث با دنباله‌ای که دارد، اگر بزرگی و عظمت این زن و شوهر و فداکاری آنها را نسبت به یکدیگر ثابت نکند، هیچوقت معنی‌اش این نیست که میان علی و فاطمه کدورتی رخ داده و علی از خانه بیرون رفته و در مسجد خوابیده است.

و باید دید کدورت‌هایی که در داخل خانواده‌ها میان زن و شوهر رخ می‌دهد، از کجا سرچشمه می‌گیرد:

یا بایستی زن از شوهر توقعات بی‌جایی داشته باشد و چون شوهر قادر به انجام آن نیست میان آن‌ها به هم بخورد. در این مورد گفتیم، فاطمه حتی آنچه راکه ضروری زندگی‌اش بود از علی مطالبه نمی‌کرد تا آن‌که خود او حاضر کند.

یا ناشی از قصوری است که زن در انجام کارهای شوهر و خانه داری می‌نماید که اینها هم در میان نبوده. بلی، کسانی که می‌خواهند برای اجرای مقاصد پست خود به خانواده‌های مقدس نسبت ناروا بدهند، ناچار، به دلایل سست و غیر قابل قبولی نیز چنگ خواهند زد.

ص: ۵۵

فاطمه علیها السلام در آن‌چه که باید یک زن در زندگانی شوهرش شریک شود، شرکت داشت و چنانکه گفتیم علی نیز در کارهای داخلی با او همراه و شریک می‌شد. تربیت فاطمه بگونه‌ای نبود که شوهر را آلتی برای اجرای مقاصد خود بداند و از او متوقع باشد بهترین لباس‌ها را برایش بخرد و مدرن‌ترین لوازم خانه را به میل او تهیه نماید. او می‌دانست که زن مدیر و سامان‌دهنده خانه شوهر است، نه فرمانفرما بر وی. در این صورت جای تردید نیست که هیچگاه غبار نقاری در خاطر چنین زن و شوهری از یکدیگر نخواهد نشست.

فاطمه علیها السلام همانطور که در خانه پدر جلب محبت او را کرده و به گفته عمر ابوالنصر و دیگران مقام مادرش را به عهده گرفته بود، در خانه علی نیز همان محبت را در دل پدر داشت. بگونه‌ای رفتار می‌کرد که پدرش از کار او دلگیر نشود.

می‌گویند روزی پیغمبر تازه از مسافرت برگشته بود که به خانه فاطمه رفت. دخترش را دید که پرده‌ای به در آویخته و دستبندی «و به قولی گوشواره‌ای» از نقره برای خود ساخته است، چهره پیغمبر گرفته شد و بر خلاف

ص: ۵۶

همیشه، در خانه فاطمه زیاد توقّف نکرد، بلکه فوری به طرف مسجد رفت. فاطمه علیها السلام فهمید، سبب گرفتگی خاطر پدرش، پرده و دست بندها بوده است، آن‌ها را برای وی فرستاد و پیام داد: دخترت به تو درود می‌فرستد و می گوید:

اینها را در راه خدا نثار کن.

محمد صلی الله علیه و آله از این اقدام بسیار خشنود شد؛ به طوری که سه مرتبه گفت: پدرش فدای او باد، آنچه باید بکند کرد!

از این حکایت همچنانکه محبت و اطاعت زهرا علیها السلام نسبت به پدرش معلوم شده و می‌توان فهمید که فاطمه حاضر نبوده است پدرش کوچک‌ترین کدورتی از او و کردارش داشته باشد، اندازه مهربانی و مساوات محمد صلی الله علیه و آله نیز با مسلمانان ظاهر می‌شود. شاید این واقعه پس از جنگ احزاب و یا جنگ خیبر رخ داده باشد و شاید در موقعی بوده که مسلمانان تا حدی از گرسنگی و بیچارگی نجات یافته بودند، ولی با این همه پیغمبر حاضر نمی‌شد دخترش به در خانه پرده بیاویزد و یا برای خود دستبند بسازد، یا برای فرزندش گوشواره تهیه کند.

چرا؟ شاید بعضی از زنان مسلمان تا این درجه از تجمّل

ص: ۵۷

هم محروم باشند، تجملی که شاید مخارج آن از بیست درهم؛ یعنی یکصد ریال تجاوز نمی‌کرده است.

در صورتی که بارها اتفاق می‌افتاد، یک یا دو روز در خانه علی علیه السلام خوردنی یافت نمی‌شد.

درهر صورت اینجا نمی‌توان کردار پیغمبر را نشانه بی‌مهری وی به دخترش یا به علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام دانست بلکه با هردرجه محبتی که محمد صلی الله علیه و آله نسبت به آن‌ها داشت راضی نمی‌شد، خانواده او با سایر مسلمانان مساوی نباشند و همچنانکه خود گرسنه به سر می‌برد و دیگران را بر خویش مقدم می‌داشت، می‌خواست اهل‌بیت او نیز پیروش باشند؛ چنانکه وقتی اتفاق افتاد، اسیرانی برای پیغمبر آورده بودند فاطمه و علی علیه السلام پس از مشاوره با یکدیگر تصمیم گرفتند با پیغمبر مذاکره کنند و برای اینکه از زحمت کارهای خانه مقداری بکاهند، اسیری برای خدمتگزاری بگیرند. فاطمه نزد پدر رفت ولی خجالت کشید مقصد خود را بیان کند. تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله خودش به خانه آن‌ها آمد و پس از آنکه مطلب دخترش را فهمید، گفت: آیا نمی‌خواهید به شما چیزی یاد دهم که از خادم بهتر باشد؟ گفتند چرا. آنوقت به آن‌ها آموخت هنگامی که

ص: ۵۸

در بستر خواب می‌روید سی و سه بار خدا را تسبیح کنید و پس از تسبیح، سی و سه بار حمد نمایید و آنگاه سی و چهار بار تکبیر بگویید. علی علیه السلام می گوید: هیچ شبی من این تسبیحات را ترک نکرده‌ام.

ابن سعد در طبقات این داستان را با مختصر تفاوتی نوشته است. او می گوید: پس از اینکه فاطمه درخواست خود را گفت و از پدرش خادمی خواست، پیغمبر به او گفت- نه- تا وقتی که مسلمانان گرسنه هستند من به شما چیزی نمی‌دهم، من این اسیران را می‌فروشم و بهای آن‌ها را میان مسلمانان تقسیم می کنم.

یکی از نویسندگان به این حدیث ایراد گرفته، می‌نویسد: چگونه ممکن است محمد صلی الله علیه و آله که به هیچ کس پاسخ منفی نمی‌داد، درخواست فاطمه را نپذیرد و او را دست خالی برگرداند، پس این داستان دروغ است.

باید گفت: محمد صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام نیز پاسخ منفی نداد و آن‌ها را با تعلیم ذکر راضی ساخت ولی علت اینکه خادمی در اختیارشان نگذاشت، همان شفقتی بود که پیوسته درباره مسلمانان اعمال می‌نمود و آن‌ها را بر خود و خانواده‌اش مقدم می‌داشت.

ص: ۵۹

فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام

فاطمه علیها السلام از شوهرش علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام سه پسر و دو دختر آورد. دانشمندان شیعه تولد محسن را نوشته‌اند.

مسعودی و ابوالفدا، از مورخان سنّی نیز می‌گویند:

فاطمه به جز حسن و حسین علیهما السلام فرزند دیگری به نام محسن داشتند. ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقه می‌نویسد:

محسن در کودکی از دنیا رفته است.

زینب و امّ کلثوم، دو دختر فاطمه علیها السلام هستند، که هر دو در واقعه کربلا شاهد مناظر دلخراشی بوده‌اند.

ص: ۶۰

مرگ پدر

سخت‌ترین و جانگدازترین روز در تاریخ زندگانی فاطمه، روزی است که پدرش از دنیا رفت.

فاطمه علیها السلام اثری را که این فاجعه بزرگ در وی گذاشت، در خطبه و اشعارش متذکر شده است.

از آن ساعت که محمد صلی الله علیه و آله در بستر بیماری افتاد تا هنگامی که چشم از دنیا بست، زهرا کمتر از بالین پدر جدا می‌شد.

گرفتگی و تأثر او وقتی شدت یافت، که پدرش خبر مرگ خود را به او داد. ولی گویا محمد صلی الله علیه و آله در این لحظه هم نمی‌خواست دخترش را اندوهگین و دلشکسته ببیند؛ زیرا به او مژده داد که تو بیش از هفتاد و دو روز و نصف زنده نخواهی بود.

عایشه می‌گوید: فاطمه در ایام بیماریِ پدر، نزد وی آمد، محمد صلی الله علیه و آله آهسته به او چیزی گفت که به گریه افتاد، باز چیز دیگری در گوشش گفت که خندان شد.

ص: ۶۱

من پیش خود گفتم، خیال می‌کردم که این دختر بر سایر زن‌ها برتری دارد ولی اکنون معلوم شد که او نیز در ردیف دیگران است! این گریه و خنده پشت سر هم چه بود؟ از خودش پرسیدم، ولی فاطمه در پاسخ گفت: راز پدر را فاش نخواهم کرد. پس از مرگِ پیغمبر، ما را از آن راز خبر داد که پدرم گفت: من خواهم مرد، از این رو گریان شدم، سپس گفت تو نخستین کسی هستی که به من خواهی پیوست، لذا خندان گشتم. (۱) ۳۹ روز مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه چه‌گذشت؟ این موضوع چیزی نیست که قلم بتواند جزئیات آن را به خوبی شرح دهد.

پدری مهربان و رؤوف، مانند محمد صلی الله علیه و آله را، که پشتیبان او و مایه اطمینان همه مسلمانان بود، از دست داده است، اکنون چگونه می‌تواند جای او را خالی ببیند و پس از مرگ پیغمبر به چه چیز و کدام کس دل خوش کند. لذا اغراق نیست که بعضی نوشته‌اند، فاطمه پس از مرگ پدر تا روزی که زنده بود خنده بر لب نیاورد.

۱- - بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹، زندگانی محمد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۴۹۲، ج ۲ (با اندک تفاوت)

ص: ۶۲

این مصیبت گرچه در روح وجسمش اثر عمیقی بخشید ولی گرفتاری شوهر و اهانت‌هایی که از طرف دولت جدید نسبت به وی وارد شد، بیشتر آزرده خاطرش ساخت.

اجتماع سقیفه بنی ساعده و محرومیت علی‌بن ابی‌طالب، شاید بیشتر از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله در فاطمه اثر کرد و یا تأثیرش کمتر از آن نبود.

بازیگران سقیفه

پس از آن‌که بازیگران سقیفه هریک نقش خود را با مهارت و زبردستی بازی کردند و خلافت را به نفع خود به پایان بردند و سعدبن عباده رییس طایفه انصار در مبارزه سیاسی خود از ابوبکر و طرفدارانش شکست خورد و نزدیک بود جان خود را هم روی مطالبه خلافت بگذارد، ابوبکر و عمر و پیروان آن‌ها مظفرانه به مسجد پیغمبر مراجعت کردند.

گروهی از بنی‌هاشم و زبیربن عوام گرد علی را گرفتند، بنی امیه هم، در اطراف عثمان‌بن عفان حلقه زده و بنی‌زهره پیرامون عبدالرحمن بن عوف بودند. عمر وقتی وارد مسجد شد، حضار را مخاطب قرار داده، گفت: چرا

ص: ۶۳

چنین حلقه حلقه و پراکنده نشسته‌اید! برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید؛ زیرا من و انصار با او بیعت کردیم!

عثمان‌بن عفان و کسانی که از بنی امیه در مسجد حاضر بودند، با ابوبکر بیعت کردند. سعد و عبدالرحمن‌بن عوف نیز بیعت ابوبکر را پذیرفتند ولی علی علیه السلام و عباس و زبیر و بنی هاشم بیعت نکرده، مراجعت نمودند. (۱) ۴۰ مخالفان ابوبکر در خانه فاطمه علیها السلام تشکیل جلسه دادند.

خلیفه جدید، اینجا دچار موقعیت سخت و باریکی شده بود. او گرچه در سقیفه پیروزی یافت و سعدبن عباده حریف بزرگ خود را از میدان به در برد، ولی اینجا بیش از هرچیز از طرف دختر پیغمبر نگران است و شاید آنقدر که از مخالفت فاطمه وحشت داشت به مخالفت علی علیه السلام اهمیت نمی‌داد، چون فاطمه حتی نزد اشخاصی هم که به جهاتی از علی گرفته خاطر بودند، محبوبیتی فوق‌العاده داشت.

علاوه بر این، اگر فاطمه بر ابوبکر خشمگین می‌شد، خیلی برای وی زیان داشت؛ چرا که پیغمبر گفته بود هرکس زهرا را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است.

۱- – الامامهٔ والسیاسه، صص ۱۷ و ۱۸

ص: ۶۴

ساعاتی که در آن بحران، بر خلیفه تازه می گذشت، بسیار طولانی و ناگوار بود.

زبیر و علی‌بن‌ابی‌طالب و بنی هاشم بیعت نکرده‌اند، به علاوه، مرکز آن‌ها خانه فاطمه است، چه باید کرد؟ به فکرش رسید که عمر را برای مذاکره با مخالفان به خانه فاطمه بفرستد. ابوبکر اینجا مرتکب اشتباهی شد و شاید تشویش زیادی که از وقوع پیش آمدهای ناگوار داشت به وی مهلت نداد تا در این مورد نیز فکر درستی بکند، فقط تمام حواسش در اطراف مخالفان دور می‌زد که به هر قیمتی، هرچه زودتر بیعت کنند.

عمر مردی تندخو و عجول بود، به عکس ابوبکر، که مشکل‌ترین و دشوارترین حادثه‌ها را با خونسردی کامل پشت سر می گذاشت و خود را نمی‌باخت، عمر می‌خواست در هرجا با خشونت و درشتی کار را پیش ببرد؛ از این رو، گاهی نزدیک می‌شد که با تندخوییِ خود، رشته‌های ابوبکر را نیز پنبه نماید.

و چنانکه در ماجرای سقیفه بنی ساعده گفته شده، عمر در پایان کار، خود را به روی سعدبن عباده، رییس طایفه انصار انداخت و می‌خواست او را بکشد اما ابوبکر آگاه شد

ص: ۶۵

و به وی گفت: اکنون زمان مداراست نه موسم خشونت و تند خویی.

عمر در این مأموریت نیز نتوانست، آنگونه که لایق یک دیپلمات مجرّب است، وظیفه خود را انجام دهد یا لا اقل با مخالفان به زبان خوش سخن بگوید و همینکه خود را به خانه فاطمه رسانید، از پشت در صدا زد: بیرون بیایید. ولی بنی هاشم و علی علیه السلام اعتنایی نکردند، عمر هیزم خواست و فریاد کرد: اگر بیرون نیایید خانه را با هر که در آن است آتش خواهم زد. گفتند: فاطمه در این خانه است. گفت: چه عیب دارد. (۱) ۴۱ در اثر تهدید عمر، آنان‌که در خانه بودند بیرون آمدند و به مسجد رفته، با ابوبکر بیعت کردند ولی علی در خانه ماند.

عمر گرچه با این تهدید توانست چند تن از مخالفان را از خانه فاطمه علیها السلام بیرون کند و در صف بیعت کنندگان درآورد ولی اهانتی را که به دختر پیغمبر کرد برای خودش و خلیفه بسیار گران تمام شد.

۱- – الإمامهٔ والسیاسه، ص ۱۰

ص: ۶۶

پیشتر اشاره شد که در آن روزگار اشخاصی پیدا می‌شدند که خاطرشان از علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام گرفته بود ولی دختر پیغمبر نزد همه مسلمانان احترام داشت، لذا حتّی امروز هم آنهایی که جانشینی پیغمبر را به نصّ آسمانی و فرمان خدایی ندانسته و به رأی اکثریت موکول می‌نمایند، رفتار عمر را نپسندیده و آن را کاری زشت و گناهی بزرگ می‌شمارند و به همین نظر است که بعضی از دانشمندان سنّی وقتی به این داستان می‌رسند، دست و پا می‌کنند و اغلب وقوع حادثه را به شدّت انکار می‌کنند.

از خشونت و فریاد عمر فاطمه علیها السلام ناگزیر عقب در خانه آمد و گفت:

چه مردم بی‌چشم و بی‌آبرویی هستید! هنوز جنازه پیغمبر در خانه ماست، شما تهیه کار خود را دیده و اکنون به قصد فرمانفرمایی به سر وقت ما آمده‌اید؟! (۱) ۴۲

شاید در آن هنگام عمر متوجه شد که چه دسته‌گلی به آب داده، لذا دیگر توقف در آنجا را صلاحِ خود ندید و به

۱- – الامامهٔ والسیاسه، صص ۱۰ و ۱۱

ص: ۶۷

مسجد برگشت و درصدد برآمد دیگری را برای احضار علی علیه السلام بفرستد که اگر پیش آمد بدی رخ داد مسؤولیت آن به گردن خلیفه و خودش نباشد. (۱) ۴۳ عمر پس از رسیدن به مسجد، از ابوبکر درخواست کرد که تکلیف علی را یکسره کند و از او بیعت بگیرد. ابوبکر به قنفذ، خادم عمر دستور داد علی را احضار کند. قنفذ به خانه فاطمه رفت و به علی گفت: خلیفه پیغمبر تو را می‌خواهد.

علی علیه السلام فرمود: چه زود به پیغمبر دروغ بستید، قنفذ برگشت و پاسخی را که شنیده بود، رساند، ابوبکر مدتی گریان شد ولی عمر دوباره فشار آورد که این مرد نافرمان را مهلت نده و از او بیعت بگیر. ابوبکر به قنفذ گفت: این مرتبه برو و به علی بگو امیر المؤمنین می‌خواهد بیایی و با او بیعت کنی قنفذ دوباره پیام ابوبکر را به علی علیه السلام ابلاغ کرد ولی علی با صدای بلند گفت: سبحان اللَّه! چیزی را که درخور آن نیست ادعا نمود.

فرستاده خلیفه اوّل برگشت و پاسخی را که شنیده بود به

۱- - ما این واقعه را طبق نقل دانشمندان سنّی نوشتیم، در صورتی‌که روایات شیعی می‌گوید: عمر در خانه را سوزاند و فاطمه هم که پشت در بود، از فشار در و جمعیت صدمه دید و می‌گویند کودکی هم که در شکم داشت، در اثر این حادثه سقط گردید

ص: ۶۸

او گفت و خلیفه هم برای مرتبه دوم گریه سر داد. عمر این‌بار خودش برخاست و با عده‌ای رو به خانه فاطمه آمدند و در زدند، فاطمه که صدای آن‌ها را شنید، با بانگی بلند پدرش را مخاطب ساخت و گفت: «پدر! پس از تو، چه‌ها از پسر خطاب و پسر ابی‌قحافه دیدیم.»

از شنیدن ناله فاطمه، افرادی که همراه عمر بودند، به گریه افتادند و به عقب رفتند، اما بالأخره علی را از خانه بیرون آورده، به مسجد بردند (۱) ۴۴ و در مقابل ابوبکر

۱- – الامامهٔ والسیاسه، ص ۱۰

چنانکه ملاحظه می‌کنید، شرح این حادثه از روی نوشته ابن قتیبه دینوری نوشته شده که یکی از مورّخان و دانشمندان سنی بوده و در سال ۳۲۲ هجری مرده است. خود نویسنده تا این مقدار اعتراف کرده است، در صورتی‌که تاریخ شیعه فجایع بیشتری را از عمر و همراهانش ذکر می‌کند و به‌خصوص کتاب سلیم‌بن قیس هلالی که نزد علمای شیعه معتبر بوده و مرحوم مجلسی و دیگران از روی نوشته آن نقل می‌کنند، متذکّر است که میان فاطمه و فرستادگان ابوبکر که عمر نیز جزو آن‌ها بود، کار به مرحله بالاتر کشید و فاطمه که می‌خواست از خروج شوهرش جلوگیری کند، با تازیانه یا غلاف شمشیر عقب رانده شد.

قطع نظر از گفته‌های طرفین، هیچ بعید نیست که چنین حوادثی پیش آمده باشد؛ زیرا اگر جانشینی محمد صلی الله علیه و آله حق رسمی علی بوده و کارگردان‌های سقیفه با نیرنگ او را از حق خود محروم ساخته‌اند، مسلماً خود را برای ارتکاب جنایات بعدی نیز حاضر نموده بودند. کسی که به چنین کار نامشروعی دست می‌زند و گفته پیغمبر را زیر پا می‌گذارد، از آزار دختر پیغمبر نیز باکی نخواهد داشت.

و اگر فرض کنیم صحبت جانشینی و خلافت در میان نبوده و چنانکه طنطاوی می‌گوید: انتخاب خلیفه حکم انتخاب رییس جمهور را دارد و رأی اکثریت در آن قاطع است، کار آسان‌تر می‌شود؛ زیرا هر رییس جمهوری که به دلخواه و دسیسه تعزیه‌گردان‌ها انتخاب شود و بخواهد مخالفان خود را مرعوب سازد و با فشار و تهدید تحصیل اکثریت نماید، از چنین تبه‌کاری‌هایی ناگزیر خواهد بود

ص: ۶۹

نگاهداشته به وی گفتند: بیعت کن.

- اگر بیعت نکنم چه ...؟!

- به خدا قسم اگر بیعت نکنی گردنت را می‌زنیم!

- در این صورت، بنده خدا و برادر پیغمبر را کشته‌اید.

عمر خطاب به آن حضرت گفت: بنده خدا درست، اما برادر پیغمبر نه (۱) ۴۵ ابوبکر در تمام این مدت ساکت بود.

۱- - او فراموش کرده است، موقعی که پیغمبر میان یاران خود عقد برادری می‌بست، علی را برادر خود خواند و باز فراموش نموده هنگامی را که پیغمبر خویشاوندان خود را میهمانی کرد و به آن‌ها اطلاع داد: من از جانب خدا مأمور دعوت شما هستم و کسی جز علی به او نگروید و در آن حال پیامبر خطاب به آنان گفت: این برادر من و وصیّ من و خلیفه من در میان شماست، حرف او را گوش کنید و از او پیروی نمایید. تاریخ ابوالفدا، ج ۱، ص ۱۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲؛ حیات محمد، طبع اول، ص ۱۰۴

ص: ۷۰

علی گفت: من از شما به خلافت سزاوارترم، شما باید با من بیعت کنید: شما به اتکای خویشی پیغمبر و سبقت در اسلام، انصار را از میـدان درکردیـد، حالا خلافت را به زور و سـتم از ما می‌گیریـد؟ (۱) ۴۶ ای گروه مهـاجر، مـا از همه کس لا‌یق‌تریم. مـا اهل بیت پیغمبریم، کسـی که قرآن را بدانـد و از احکـام خـدا آگـاه باشـد و خوبی رعیت را بخواهـد و بـدی را از آن‌هـا برطرف سازد، میان ماست.

بشربن سعد در پاسخ گفت: اگر انصار سخنان تو را شنیده بودند، با غیر تو بیعت نمی‌کردند. (۲) ۴۷

۱- – ص ۱۸ الامامهٔ والسیاسه

۲- – الامامهٔ والسیاسه، ص ۲۰

اگر ما گاهی در نوشـته‌های خود از ابوبکر و عمر یا ابوعبیده جراح به مرد سیاسـی تعبیر می‌کنیم، یا می‌گوییم بازیگران سـقیفه فلان کار را کردند یا فلان نیرنگ را زدند کسـی به ما حق اعتراض ندارد و نسبت به مقام هیچ یک از اینها توهینی نشده است؛ زیرا پس از آنکه خلافت به سـلطنت مادی تبـدیل گردیـد و بناشد نص آسـمانی در میان نباشد و از رأی اکثریت پیروی شود، مدعی سـلطنت ناچار است به وسایل مختلف متشبث شده و موفقیت حاصل نماید و در این صورت روحانیت و جنبه معنوی خود را از دست داده و حکم یک مرد سیاسی را پیدا خواهد کرد.

علی طنطاوی در پیامی، که به علمای شـیعه داده، می‌گوید: «هر شـهری که انتخابات عمومی در آنجا صورت می‌گیرد و حکومت به نظریه ملت است- نه به نص آسـمانی و حق خدایی- از این حزب‌بازی‌ها و دسـته بندی‌ها خالی نیست» و باز در جای دیگر نامه خود می‌گویـد: آیـا هنوز نمی‌خواهیم مسأله خلافت را از لباس دین خارج کرده تا بـدون کم و زیاد به مسأله سیاسـی و مناقشات حزبی و انتخاباتی برگردد.

و باز می‌نویسد: احزاب سیاسی می‌جنگند و به جان هم می‌افتند و گاهی هم یکدیگر را دشنام داده، بعضی بر دیگری تعدی می‌کنند و هر دسـته‌ای برای پشتیبانی از رییس خود به مداحی وی برخاسـته و بر دشـمن ورقیب او افترا می‌بندد ولی‌همین‌که جنجال انتخابات خوابید، همه با یکدیگر برادر شده، برای وطن و بلندی نام وطن می‌کوشند. این نویسنده معاصر می‌گوید: خلافت یک مسأله سیاسی است و مردان سیاسی از دسته بندی ناچارند و بلکه گاهی افترا می‌بندند و دشنام می‌دهند، پس ما حق داریم از چنین مردمانی آنطور تعبیر کنیم

ص: ۷۱

عمر سعی داشت هرچه زودتر کار را تمام کند و از علی علیه السلام بیعت بگیرد، ولی ابوبکر می‌خواست کاری کند که به ظاهر بیعت علی جنبه مسالمت داشته و گویای میل و رغبت او باشد نه اینکه به زور و تهدید از وی بیعت بگیرند، لذا در پاسخ عمر، که گفت درباره علی چه حکمی می‌کنی؟

گفت: تا فاطمه با اوست به وی فشار نمی‌آوریم. (۱) ۴۸

۱- – الامامهٔ والسیاسه ص ۱۱

ص: ۷۲

و شاید به اتکای همین نوشته، آنهایی که می‌گویند فاطمه شش ماه پس از مرگ پدر زنده بود، معتقدند، علی نیز تا شش‌ماه از بیعت با ابوبکر خودداری کرد.

علی علیه السلام پس از آنکه این بار هم بیعت نکرد و از مسجد مراجعت نمود، خواست آخرین اتمام حجت را نموده و تا آنجا که می‌تواند از حق خود دفاع کند و راه عذر برای کسانی که بیعت غدیر را زیر پا نهاده‌اند باقی نگذارد. از این رو تصمیم گرفت به کمک فاطمه، که موقعیتش چنانکه نوشتیم، نزد همه مسلمانان بسیار خوب بود، مردم را به خود دعوت کند ولی دیگر کار از کار گذشته و دنیا طلبان بر خرشان سوار شده بودند.

مهاجر و انصار در جواب دختر پیغمبر می‌گفتند: اگر پسرعمویت زودتر ما را خبر می‌کرد، با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم! علی فرمود: شما توقع داشتید من پیغمبر را در خانه بگذارم و دفنش نکنم و بر سر خلافت با شما بجنگم؟

یکی از نویسندگان تازه به دوران رسیده خارج کشور، به اینجا که می‌رسد، احساساتش گل کرده و می‌نویسد:

علی فاطمه را بر مرکب سوار می‌کرد و به در خانه مهاجر و انصار می‌برد تا به کمک او، برای خود پشتیبان بتراشد.

ص: ۷۳

راستی اگر مردم هم دعوت او را می‌پذیرفتند، چه خونریزی هایی به پا می‌شد و چه فسادی برمی‌خاست!؟

گویا وی درست توجه نکرده است که اگر منظور علی ایجاد فتنه و انقلاب بود، همان وقت که ابوسفیان به منزل وی آمد و او را بر ضدّ ابوبکر و عمر تحریک نمود و حتی وعده داد که برای یاری تو مدینه را پر از سواره و پیاده خواهم کرد و ... بر ضدّ خلیفه جدید قیام می‌کرد و کار را از پیش می‌برد ولی علی علیه السلام چون منظور ابوسفیان را می‌دانست و از انقلاب و خونریزی تنفّر داشت، به او روی موافق نشان نداد، لیکن در مورد استمداد به وسیله دختر پیغمبر، چنانکه نوشتیم، بر علی علیه السلام لازم بود تا آنجا که می‌تواند از تضییع حق خود جلوگیری نماید.

با این گفتارهای متناقض و روایت‌های ضدّ و نقیض، به‌طور دقیق نمی‌توان فهمید که علی‌بن ابی‌طالب چه روزی با ابوبکر بیعت کرد، ولی این اندازه مسلم است که بیعت او در روزهای نخست خلافت صورت نگرفته؛ زیرا، چنانکه نوشتیم، اوتامدّتی با کمک دختر پیغمبر از حقوق خود دفاع می‌کرد واگر همان روزهای نخست بیعت نموده بود هیچوقت به چنین کاری اقدام نمی‌کرد و شاید، همانطور که ابن قتیبه

ص: ۷۴

نوشته است، پس از مرگ فاطمه با ابوبکر بیعت کرده باشد.

برخی نیز که معتقدند فاطمه علیها السلام تا ششماه پس از وفات پدر زنده بود و می گویند: علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام و بنی‌هاشم نیزدر این مدت بیعت نکردند «چنانکه ابن عبد ربه در کتاب العقدالفرید (۱) ۴۹ و طبری در التاریخ (۲) ۵۰ از زهری نقل کرده‌اند.

از طرفی در چگونگی آمدن عمر به خانه فاطمه علیها السلام باز هم گفته‌ها یکسان نیست؛ چنانکه نوشتیم ابن قتیبه می گوید:

وقتی عمر آهنگ آتش زدن خانه را کرد، فاطمه خودش عقب درآمد و بر او آشفت. ابن عبد ربه نیز همینطور نوشته (۳) ۵۱ ولی طبری می گوید: هنگامی عمر به درِ خانه علی رسید که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین نیز آنجا بودند.

عمر گفت: بیرون بیایید! وگرنه به خدا قسم همه شما را آتش می‌زنم! زبیر شمشیر کشیده، به طرف او دوید ولی پایش لغزید و به زمین افتاد و شمشیر از دستش بیرون شد.

اطرافیان به او هجوم آورده و دستگیرش نمودند. (۴) ۵۲

۱- – الامامهٔ والسیاسه، ج ۲، ص ۲۵۳

۲- – الامامهٔ والسیاسه، ج ۴، ص ۱۸۲۵

۳- – عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۳

۴- – تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۱۸

ص: ۷۵

گر چه داستان سقیفه بنی ساعده بسیار پیچیده و مبهم بوده و گفته‌ها و نوشته‌های گوناگون در اطراف آن به اندازه‌ای است که انسان نمی‌تواند نظر قطعی خود را اظهار کند، ولی از مجموع آنها می‌توان نتیجه گرفت که: پس از پایان کار سقیفه، هنگامی که ابوبکر و عمر با حالتی پیروزمندانه مراجعت کردند، چون عجله داشتند که کار را تمام کنند و نگذارند بچه نوزاد سرزا بمیرد و از طرفی علی علیه السلام و بنی هاشم هم نقطه مقابل آن‌ها بوده و تسلیم نمی‌شدند؛ تمام نیروی خود را در جبهه مخالفین متمرکز نموده و می‌کوشیدند به زودی کار بیعت را یکسره کنند، از این رو به اقداماتی هم دست زدند که از جمله آن‌ها جمع هیزم و آتش زدن خانه بود و همینقدر که ابن قتیبه و ابن عبد ربه اعتراف می‌کنند که عمر دستور داد آتش بیاورند و وقتی که طبری می‌گوید عمر بر سر آنهایی که در خانه بودند داد زد که اگر بیرون نیایید همه شما را خواهم سوخت، باید مطلب را تا آخر خواند.

به هرحال، چون تفصیل این فجایع خواننده را آزرده می‌سازد، دنباله مطلب را بریده کیفر را با خدا و قضاوت را با اهل تاریخ می‌گذاریم.

ص: ۷۶

زهرا (س) در مسجد

زهرا علیها السلام در مسجد

جای تردید نیست که ابوبکر به بهانه اینکه محمد صلی الله علیه و آله گفته است «پیغمبران ارث نمی‌گذارند» دهکده فدک و باغستان‌های آن را از فاطمه علیها السلام گرفته و جزو بیت‌المال کرده است ولی تصور می‌رود این اقدام، ساده و بدون سابقه و با نقشه قبلی نبوده بلکه پاپوش ضبط فدک، زودتر دوخته شده و شاید همان هنگام که عمر و ابوبکر دو نفری و یا با شرکت ابوعبیده جراح مقدمات اشغال مرکز خلافت را می‌چیده‌اند (۱) ۵۳ تصرف باغستان فدک نیز از نظرشان دور نبود. این نظریه به‌خصوص زمانی قوّت می‌گیرد که ما به اجتماع مسلمانان در روز غدیر (۲) ۵۴ نیز توجه داشته و همچنین به مخالفت علی و بنی‌هاشم با هر مدّعی مقام خلافت نیز متوجه باشیم. پس از مرتب ساختن این چند موضوع و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، به این نتیجه می‌رسیم که:

۱- – جنایات تاریخ، ج ۱، صص ۴۷- ۴۵

۲- – جنایات تاریخ، ج ۱، ص ۶۳- ۵۸

ص: ۷۷

۱- عمر و ابوبکر مدت‌ها پیش از مرگ محمد صلی الله علیه و آله در ایام بیماری او به خلافت نظر داشته‌اند.

۲- مخالف بزرگ آن‌ها اول علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام است که به موجب گفته پیغمبر، باید خلیفه باشد و مخالف دوم طایفه انصار است که رییس آن‌ها سعدبن عباده نیز از طرفداران جدّی علی است.

۳- فدک درآمد معتنابهی داشته؛ به اندازه‌ای که بنی‌هاشم می‌توانستند با تأمین زندگی از محل عواید و درآمد آن، از استفاده بیت‌المال چشم پوشیده و به هیچ وجه نیازی به خلیفه نداشته باشند و همچنان به مخالفت با مرکز خلافت ادامه دهند و بلکه دل‌ها را نیز متوجه خود سازند.

۴- این درآمد مستقیماً به دست فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر می‌رسیده و موقعیت وی، چنانکه نوشتیم، نزد همه مسلمانان بزرگ و مورد تجلیل بوده است.

این دوراندیشی‌ها ابوبکر را وادار نموده تا ملک مسلّم دختر پیغمبر را از چنگ وی گرفته و ضمیمه بیت‌المال نماید تا دیگر بنی هاشم نتوانند با مرکز خلافت مخالفت نموده و در اثر تنگدستی و فشار معیشت تسلیم شوند.

ص: ۷۸

شکایت به مجمع عمومی

آن روز مسلمانان، مرکز اجتماعی جز مسجد نداشتند.

دادخواهی، دادستانی، ابلاغ فرمان همگانی، شوری و بالأخره اتخاذ هرگونه تصمیم اجتماعی در مسجد عملی می‌شد. مسجد پیغمبر محل حضور طبقات مختلف مدینه بود و هرکس شکایتی یا ادعایی داشت که طرف بدان اعتنا نمی‌کرد، به مسجد می‌آمد و در مجمع عمومی مسلمانان حرف‌های خود را می‌زد و توجه عامه را به سخنان خود جلب می‌کرد.

اهانت‌هایی که یکی پس از دیگری به دختر پیغمبر وارد شد، سبب گردید که او نیز شکایت خود را به مجمع همگانی مسلمانان تقدیم دارد و از ظلم و تعدّی حکومت جدید شکایت کند.

ولی باید متوجه بودکه آن‌چه فاطمه آن‌روزمی‌خواست در مجمع همگانی طرح نماید، تنها دفاع از حق شخصی خودوشکایت از تصرّف فدک نبود، این تصور، مولودِ فکرِ

ص: ۷۹

کوتاهی‌است که هنوز به عظمت این خانواده پی نبرده است.

اگر منظور فاطمه فقط استرداد فدک بود و هدفی جز منافع مادی‌نداشت، چگونه‌است که وقتی ابوسفیان به کمک علی آمد و خواست وی را بر ضدّ ابوبکر تحریک کند، فاطمه نپذیرفت و به شوهرش اعتراض نکرد و چرا در ضمن خطابه خود پیوسته حکومت و طرفداران آن را از خطر انقلاب و شورش می‌ترساند، با آن که در آن وقت نه علی و نه فاطمه، یاورانی نداشتند که بر ضدّ حکومت قیام کنند.

فاطمه از این نطق آتشین، نظرِ مهم‌تر و دقیق‌تری داشت. او بزرگ‌تر و بالاتر از این است که به مردم شکایت نموده، از آن‌ها دادخواهی کند که چرا نان و خورش بچه‌های وی را گرفته‌اند!

فاطمه می‌خواست به مردم آن روزگار بگوید که شما در پناه اسلام و در نتیجه بزرگ شمردن دستورهای آن، از ذلّت رهایی یافته و به این مقام رسیدید که دنیا را متوجه خود ساختید و اگر پشت پا به دین و دستور پیغمبر بزنید، دیگران نیز در شما طمع می‌کنند. وقتی مردم فهمیدند که می‌توان با همه سفارشات پیغمبر درباره دخترش، خانه او را طعمه آتش ساخت و اموال وی را ضبط نمود و ... از

ص: ۸۰

دیگران چه باکی دارند.

وقتی مردم بفهمند یاران دیرین پیغمبر و پیشینیان اسلام پشت پا به حکم خدا زده و برای رسیدن به کرسی پادشاهی از هیچ عملی خودداری نمی‌کنند؛ پیش خود خواهند گفت: نه خدایی بوده است، نه دینی و بلکه حکومت بوده و بس و اگر این فکر مسموم در دماغ‌ها راه یافت، کاخ سعادت مسلمانان به لرزه درمی‌آید و بنیان خلافت سست شده، ریشه تمدّن اجتماع می‌خشکد و مسلمانان دوباره به همان حال توحّش و بربریّت می‌افتند و پس از مدتی آقایی و عزّت به خاک مذلّت خواهد نشست.

این نتیجه قهریِ بی‌اعتنایی هر هیئت حاکمه‌ای نسبت به قوانین مملکت است. وقتی ملّت ببیند قانون در نظر حاکمان جز عبارت جامد و الفاظ منقوش نیست، کجا برای قانون ارزش قائل خواهد شد و چه وقت رفتار و کردار خود را با آن خواهد سنجید؟ بلکه او نیز از موقعیت سوء استفاده کرده و به فکر آزردن زیردست خود می‌افتد، آنگاه در نتیجه غفلت در اجرای یک حکمِ کوچک، اجتماع بزرگی در مسیر فنا و اضمحلال قرار می‌گیرد.

آن روز فاطمه علیها السلام می‌خواست به ابوبکر و عمر و

ص: ۸۱

مسلمانان دیگر تذکر دهد که برای نفع شخصی، منافقان و مخالفان را نسبت به خود و احکام دین گستاخ نکنند و با پشت پا زدن به گفتار پیغمبر، دشمن را چیره نسازند، این بود که چادر پوشید و به همراهی چندتن از زنان خویشاوندش به مسجد آمد.

وقتی فـاطمه وارد مسـجد شـد، ابوبکر بـا عـده زیـادی از مهـاجر و انصار در مسـجد بودنـد. نخست پرده‌ای میان دختر پیغمبر و مردم کشـیدند؛ آن‌گاه پیش از آنکه فاطمه نطق خود را آغاز کند، ناله‌ای از دل کشید که در اثر آن، مردم به گریه افتاده و جلسه به تشنج سختی درافتاد.

فاطمه اندکی ساکت شد تا جوش و خروش حضّار آرام گرفت و همهمه مردم فرو نشست؛ آنگاه شروع به صحبت کرد.

خـدا را سپاسـگزاری نمود که بر بنـدگانش نعمت بیکران داده و گیتی را بی‌هیـچ، آفریـده و بر پـدرش درود فرسـتاد که خدا وی را برگزید و به راهنمایی مردم مأمور ساخت.

سپس گفت:

مردم! بدانید من فاطمه دختر محمّدم از نو می‌گویم و بر آنچه می‌گویم بینا هستم، بیهوده نمی‌گویم و بیجا

ص: ۸۲

رفتار نمی‌کنم. لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱) ۵۵ آن پیغمبر پدر من است نه پدر شما. برادرِ پسر عمویِ من است نه پسر عموی مردان شما.

محمد صلی الله علیه و آله حق پیغمبری را ادا کرد، سرپیچان را بیم داد و از راهی که کفار و مشرکین پیش گرفته بودند رخ برتافت و سرهای آن‌ها را کوفت.

مردم را با منطق قوی و اندرزهای سودمند به خداشناسی و حق پرستی خواند. آنقدر گلوی مشرکین را فشرد و بت‌ها را درهم شکست تا شب تاریک کفر، رخت بر بست و صبح درخشان اسلام پدید گردید، تا وقتی که پرده از چهره حقیقت به کنار رفت و پیشوای دین به سخن آمد و زبان شیاطین گنگ شد تا اینکه بر سراسر منطقه کفر کلمه «لا اِلهَ الَّا اللّه» حکومت نمود.

مردم! شما بر کنار مغاکی جای داشتید، طعمه هر طمع خوار و مزه هر آشامنده و شراره‌ای بی‌دوام و لگدکوب طوایف بودید.

از گودال‌هایی که به آب روان و ادرار شتران پر شده

۱- – توبه: ۱۲۸

ص: ۸۳

بود، می‌نوشیدید. گیاه بیابان و برگ درخت‌ها را می‌خوردید، پست و زبون بودید. اطرافیان بر شما چیره شده، همچون صیدتان می‌ربودند.

پس از این‌همه سختی‌ها که کشیدید و شکنجه‌ها که دیدید، خدا شما را به دست محمد از بدبختی نجات داد. محمد بر دزدان و گردنکشان عرب دست یافت، هرگاه آن‌ها آتش جنگ افروختند، خدا خاموشش ساخت وگاهی که، گردنفرازی سر برداشت یا مشرکی به طغیان برخاست، محمد صلی الله علیه و آله علی را به سرکوبی او فرستاد. علی هم تا سر و مغزش را با مشت نکوفت دست از وی برنداشت و تا آتش کینه او را به آب شمشیر خاموش نکرد، به جای خود ننشست.

شما در خوشی و آسودگی غرق شده بودید، شاد و خندان به سر می‌بردید و علی را می‌دیدید که در راه خدا و برای خشنودی پروردگار هر رنج و سختی را بر خود هموار می‌سازد.

همین که خدا محمد را به جایگاه پیغمبران خواند و او را نزد خود برد، کینه‌های پنهان آشکار شد، تا جایی که جامه دین فرسوده گشت و میدان به دست گمراهان افتاد و رشته گفتار را فرومایه‌ها به دست گرفتند و پیروان دنیا نغمه‌های ناهنجار را سر داده،

ص: ۸۴

دم را از چپ و راست به حرکت درآوردند.

در این وقت شیطان که در انتظار فرصت بود، گردن افراشت و شما را به طرف خود خواند، شما نیز دعوتش را پذیرفتید و فریب وی را خوردید.

شما را جنبش داد، شما هم چالاك و چابک جنبیدید و از شما خواست که خشمگین شوید شما نیز خشمگین شدید.

شتری را که از آنِ شما نبود داغ زدید! و در آبشخور دیگران فرود آمدید! (خلافت را به ناحق گرفتید) با این‌که هنوز عهدتان با پیغمبر نزدیک است و زخم دل ما بهبودی نیافته و جراحتمان سر به هم ننهاده، همه این زشت‌کاری را مرتکب شدید.

گمان می‌کنید برای جلوگیری از فتنه و اختلاف کلمه، باچنان سرعت وچابکی به تعیین خلیفه اقدام نمودید؟!

آگاه باشید که خود را در فتنه انداختید و آتش دوزخ شما را فرا خواهد گرفت.

آوه ... چه شده است ... در چه حالید ... خیال کجا را دارید ... کتاب خدا میان شماست، امر و نهی آن معلوم است. دستورهایش هویداست. آیا به قرآن پشت پا می‌زنید؟ آیا بر خلاف قرآن حکم می‌رانید؟ این نعل وارونه زدن برای مردم ستمکار بد است.

ص: ۸۵

هرکسی دینی جز اسلام بپذیرد از او قبول نمی‌شود و در آن جهان از زیانکاران است. این اندازه درنگ نکردید که این حیوان رمیده آرام شود! (۱) ۵۶

حق را باطل و باطل را حق جلوه دادید، کره را با شیر مخلوط نمودید. ما بر این مصیبت که مانند کارد تیزی صدمه می‌زند صبر می کنیم.

شما گمان می کنید ما از محمد صلی الله علیه و آله ارث نمی‌بریم، چه حکمی! مگر به قانون جاهلیت حکم می کنید.

۱- - در سال‌های آخر زندگانی پیامبر، دسته‌های کوچک و بزرگی از داخل و خارج مدینه چشم طمع به حکومت اسلامی دوختند و خیال‌های خامی در سر می‌پختند. قبایل بسیاری نیز که اجرای مقرّرات، اسلام را به زیان مالی و یا مقامی خود می‌دانستند، پیوسته منتظر فرصت بودند و لذا پس از مرگ پیغمبر بسیاری از دادن زکات، که نوعی باج حساب می‌شد، خودداری کردند و چند تن نیز به پیغمبری برخاستند، به‌طور کلی در مردم سست ایمان، نوعی رمیدگی پیدا شده بود و هرگاه مرکز خلافت نیز دستخوش اغراض شخصی و ریاست‌طلبی می گشت، احکام اسلام آشکارا پایمال می‌شد و در میان یاغیان و مخالفان، که تازه سر برداشته بودند، انعکاس بدی داشت. اینجاست که فاطمه اثر سوء شتابزدگی کارگردان‌های سقیفه را خاطرنشان ساخته و آن‌ها را به کردار زشتشان سرزنش می‌نماید و می گوید: شما لااقل صبر می کردید، آن‌ها که از دین رمیده‌اند، رام شوند سپس خودتان این خلاف قانون‌ها را مرتکب می‌شدید، نه اینکه با رفتار برخلاف دین خود، آن‌ها را بیشتر جری کنید

ص: ۸۶

برای کسانی که ایمان آورده و یقین داشته باشند، چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند؟ (۱) ۵۷

پسر ابی‌قحافه! تو از پدرت ارث می‌بری ولی من از پدرم ارث نمی‌برم! (۲) ۵۸

بسیار خوب، پسر ابی قحافه! حالا فدک مانند شتر مهار کرده و پالان شده به تو ارزانی باد، ولی روز رستاخیز ملاقاتت می‌کند. آن روز خدا بهترین داور و محمد صلی الله علیه و آله نیکوترین پیشواست ...

در این هنگام فاطمه از شدت سوز و گداز به روی قبر پدر افتاد و با گفتن دو شعر، رنج خویش را با پدر مهربان

۱- - برکسی که تا اندازه‌ای دقیق بوده و در گفتار فاطمه علیها السلام تأمل کند، کاملًا معلوم می‌شود که تأثّر دختر پیغمبر بیشتر از تغییر نامشروعی بوده است، که خلیفه جدید در قانون ارث داده و موجب می‌شد دوباره کردار شوم دوره سیاه جاهلیت تجدید گردد و مردم رفتار خلیفه را سرمشق قرار دهند و دختران را از ارث محروم سازند.

گرچه ابوبکر روایتی را از محمد صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که او فرموده است: «ما پیمبران ارث نمی‌گذاریم» ولی مسلماً این اقدام در اذهان عمومی اثر دیگری می‌بخشید؛ یعنی همان عقیده کهنه و فرسوده‌ای را که در مغز عده‌ای باقی بود زنده می‌ساخت. این نیز یک نکته حساسی است که در نطق پرمغز و آتشین فاطمه علیها السلام نهفته است

۲- - اینجا اشاره می‌کند که در دین اسلام دخترها نیز ارث می‌برند و محرومیت دختر از ارث، کار عرب‌های پیش از اسلام است

ص: ۸۷

درمیان نهاد:

«پس از تو مصیبت‌ها و سختی‌هایی بود، اگر تو حاضر بودی دشواری‌ها زیاد نمی‌شد

ما تو را از دست دادیم، همچنانکه باران درشت از زمین گرفته شود. یاران تو با ما از در مکر درآمدند، گواه باش و از نظر دور مدار» (۱) ۵۹

در حالی که از شنیدن این خطبه آتشین، زن و مرد به سختی گریان شده بودند، فاطمه علیها السلام اندکی بعد، انصار را مخاطب ساخت و گفت:

... ای جوانان، ای پشتیبانان دین، ای نگاهبانان اسلام، چرا در یاری‌ام سستی می‌کنید؟ چرا به کمکم نمی‌شتابید؟ چرا در حقّم کوتاهی می‌کنید؟ پدرم نگفت احترام مرد را به فرزندان او حفظ کنید؟ چه زود فتنه به پا کردید! چه شتاب زده پیروی هوی و

۱- - شرح‌نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۳؛ بلاغات‌النساء، ص ۲۶؛ اعلام النساء، ص ۱۲۰۷ و ۱۲۰۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۰؛ احتجاج طبرسی.

قد کان بعدک أنباء و هنبثةلوکنت شاهد ها لم تکثر الخطب

إنّا فقدناک فقد الأرض وابِلَهافاختلّ قومُک فَاشْهَدْهُمْ وَلا تَغِبُ

ص: ۸۸

هوس را نمودیـد! پیغمبرتان تازه از دنیا رفته است به همین زودی دینش را لگدکوب کردید!؟ آگاه باشـید! قسم به جان زهرا مرگ محمد صلی الله علیه و آله بسیار دردناک است، این شکاف هرآن گشاده‌تر و این گشادگی هرآن سهمناک‌تر می‌شود. (۱) ۶۰

زمین به مرگ محمد تاریک گردید. کوه‌ها متزلزل شد کاخ آرزو فرو ریخت. (۲) ۶۱

پس از محمد صلی الله علیه و آله خانواده او خوار گردید، احترام

۱- - در اینجا نیز مردم را از پراکندگی بیم می‌دهد، مبادا دشمن باز از موقعیت استفاده کند

۲- - ایجاد وحدت حقیقی و تساوی میان افراد مسلمان و برهم زدن امتیازات پوچ که در نظر (محمد) بود به منزله اولین سنگ کاخ سعادت مسلمانان محسوب می‌شد ولی افسوس که منفعت پرستان حفظ ریاست خود را بر همه چیز مقدم داشتند و برای طبقه اشراف برتری‌های مخصوصی قائل شدند بیست و سه سال این روش زشت ادامه داشت. در سال سی و پنج هجری هنگامی که علی خواست همـان مسـاوات حقیقی را که در زمـان محمـد صـلی الله علیه و آله بود از نو برقرار سـازد و بیت‌المـال را برهمه یکسان تقسـیم کرد، سروصـدا بلنـد شـد و سـرمایه‌داران و قـدرت مـداران مانند طلحه و زبیر مخالف شدند. به حدی این سـیره زشت میان مسـلمانان کار عـادی محسوب می‌شـد که در همان جلسه مرد پارسایی ماننـد سـهل‌بن حنیف به اعتراض برخاست و به علی علیه السـلام گفت: این مردی که تو او را با من به یک چشم می‌نگری و به من و او یک اندازه بهره می‌دهی، تا دیشب غلام من بود!

ص: ۸۹

آن‌ها از میان رفت، حدودشان شکسته شد.

این مصیبتی است که خدا در قرآن از آن خبر داده و محمد صلی الله علیه و آله هم پیش از مرگش شما را مطلع ساخت.

خدا می گوید: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ. (۱) ۶۲

پسران قیله! (۲) ۶۳ میراث پدر را از من بگیرند و شما پیش روی من هستید؟! صدای مرامی‌شنوید، دادخواهی‌ام را گوش می‌دهید و مرا وا می گذارید!؟ در صورتی که سپاه دارید، تجهیزات دارید، خانه دارید، پسر دارید، خدا شما را برگزیده است. چقدر با عرب جنگیدید! چقدر خود را به سختی‌ها و مشقت‌ها افکندید! چقدر با مشکلات روبرو شدید تا آسیای اسلام را به گردش انداختید، تا آتش جنگ فرو نشست، تا جوش

۱- – آل عمران: ۱۴۴

۲- – گفته‌اند «قیله» نام زنی است. او مادر نخستین انصار و قبائل اوس و خزرج بوده است. ولی متأخران گفته‌اند قیله به منعی اشراف و بزرگان است که سمت‌های مهمّ را در دوران حکومت عباسیان عهده‌دار بوده‌اند

ص: ۹۰

و خروش کفر ساکت شد، تا هرج و مرج تخفیف یافت و ریشه دین محکم گشت.

آیا پس از این‌همه پیشروی، عقب نشینی کردید؟ و پس از سختگیری سست شدید؟ با این همه نیرومندی از مردمی که دین را زیر پا نهاده و ایمان را بازیچه خود نموده‌اند ترسیدید!

بکشید پیشروان کفر را چون آن‌ها ایمان ندارند! شاید باز گردند. می‌بینم به تن آسایی گراییده و به خوشی خوگرفته‌اید. آنچه را فهمیدید انکار کردید و آن را که آشامیده بودید بیرون ریختید. اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوند خدا از همه بی‌نیاز است.

من گفتنی‌ها را گفتم، می‌دانم که زبون شده‌اید، می‌دانم سستی شما را فرا گرفته است، می‌دانم ایمان شما ضعیف شده، حالا فدک را رام و فرمانبردار بگیرید ولی این ننگ همیشه به دامان شما چسبیده است تا شما را به آتش خدا بکشاند، آتشی که دل‌ها را فرا می‌گیرد. خدا بر آنچه می‌کنید نگران است وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ (۱) ۶۴

۱- – شعراء: ۲۲۷

ص: ۹۱

خطبه فاطمه در اینجا پایان می‌یابد. بعضـی از دانشـمندان عبارت را بیش از این مقدار نوشته‌اند ولی این اندازه در کتاب‌های دو تیره (شیعه و سنی) موجود است که البته در پاره‌ای کلمات اختلاف دارند.

در تمـام این خطبه، سـخنی از حق شخصـی نیست. آنجـا هم که نـام فـدک را به زبـان می‌آورد، نظرش به پامـال ساختن حکم قرآن است؛ حکم ارث دختر، که ابوبکر با حـدیثی که خود گوینـده‌اش بود می‌گفت: فاطمه از پـدر ارث نمی‌برد چون پیغمبر گفته است: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم. فاطمه تمام فکرش متوجه تغییری بود که در احکام اسـلام وارد می‌شود. امروز حق مالکیت شخصی را نسبت به دختر پیغمبر لغو می‌کنند، فردا بدعتی دیگر پدید می‌شود و کم کم دشمنان دین که منتظر فرصت‌اند سر برمی‌دارند.

این بود هدف بزرگی که فاطمه علیها السلام از نطق آتشین خود داشت و البته غیر از او هیچکس نمی‌توانست در مجمع عمومی، در حضور خلیفه و طرفـداران او، که خود را برای مقاومت‌های شدیـدی در برابر مخالفان حاضـر کرده بودنـد اینگونه حقایق را آشـکار سازد و به مردم بگوید که اینها اسلام را نفهمیده و دین را بازیچه خود ساخته‌اند و هدفی

ص: ۹۲

جز پادشاهی ندارند.

همچنانکه روزگار به تدریج گفته‌های آن روز زهرا را ثابت کرد و وقتی نوبت خلافت به عثمان رسید، مقدمات امپراتوری آغاز شد و اسلام را که ابتدا آیینی بود به منظور پرورش افکار و تربیت عمومی و درس توحید، به سلطنتی مستبدانه و جابرانه تبدیل نمودند.

اینجاست که فاطمه علیها السلام می‌گوید: گمان می‌کنید برای جلوگیری از فتنه و اختلاف کلمه، با چنان سرعت و شتابی به تعیین خلیفه اقدام نمودید؟! ولی اشتباه می‌کنید امروز روز اول بدبختی شماست.

همینکه زهرا علیها السلام خطبه جانگداز خود را پایان داد و مردم را از عواقب وخیم دین‌شکنی و حق‌کشی ترساند، مهاجر و انصار به اشتباه خود پی بردند، گویی در خواب گران بوده و اکنون بیدار شده‌اند و خود را در مقابل کار انجام شده‌ای می‌بینند.

گریه‌ها شدید شد، همهمه و جنجال فضای مسجد را پر کرد، حاضران همه از این پیش آمد متأثر بودند، شاید در آن‌وقت خدمات محمد صلی الله علیه و آله را به نظر آورده و سختی‌هایی را که در راه هدایت و ارشادشان متحمل شده

ص: ۹۳

بود یادآور می‌شدند.

سخنان فاطمه خاطرات تلخ دوره جاهلیت را یک لحظه دیگر به یاد آن‌ها آورد و متوجه شدند؛ چنانکه فاطمه علیها السلام می گوید: روزی طعمه هر صیاد و مزه هر آشامنده بودند، دشمنان بر آن‌ها چیره شده، همچون بازی که به شکار خود پنجه می‌افکند، آن‌ها را صید می کردند، ولی محمد صلی الله علیه و آله با کوشش‌های فراوان از بدبختی و زیردستی و زبونی نجاتشان داد.

شاید نطق فاطمه آن‌ها را به یاد محمد صلی الله علیه و آله و سفارش‌های وی درباره دختر و پسرعموش انداخت؛ به خصوص آنجا که ابوبکر را مخاطب ساخت و گفت: پسر ابی قحافه! تو از پدرت ارث می‌بری و من از پدرم ارث نمی‌برم، چه افترایی!

یا آن‌جا که به مسلمانان طعنه زده، گفت: شما از ترس فتنه در سقیفه جمع شده و با ابوبکر بیعت کردید ولی به دست خود ایجاد فتنه نمودید.

تشنج جلسه، انقلاب روحی حضار، ایستادن دختر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار، ممکن بود به دنبال این سخنرانی حوادث تازه‌ای رخ دهد. احتمال می‌رفت

ص: ۹۴

یاران پیغمبر تغییر رأی داده و بر خلیفه جدید بشورند ولی ابوبکر ابداً خود را نباخت و از میدان به در نرفت همین‌که سخنان فاطمه پایان یافت رشته بیان را به دست گرفت و گفت:

دختر پیغمبر! پدرت بر مسلمانان رحمت و بر کفار عذاب بود. شوهرت او را در تمام سختی‌ها یاری کرد و با او مساوات و مساعدت نمود. هر مرد پاکنهادی شما را دوست می‌دارد و به جز بدنهاد با شما دشمنی نمی‌کند. شما خانواده پیغمبرید، خانواده برگزیده و پاکیزه هستید، شما راه خیر را به ما نشان دادید.

شمایید که ما را به سوی بهشت می‌برید.

تو ای دختر پیغمبر، تو ای بهترین زنان، در گفتار خود راستگویی، عقل و دانش تو معلوم است کسی تو را دروغگو نمی‌داند و مالت را از دستت نمی‌گیرد.

به خدا من پیروی پدرت را نمودم. من به دستور او رفتار کردم (قافله سالار به قافله دروغ نمی‌گوید) من خدا را شاهد می‌گیرم، از پیغمبر شنیدم که می‌گفت:

ما پیغمبران طلا، نقره و خانه میراث نمی‌گذاریم.

میراث ما دانش پیمبری و کتاب آسمانی است. هرچه از ما باقی بماند آنکه پس از ما سر رشته کار را به دست می‌گیرد برای خود و به صلاحدید خود به هر

ص: ۹۵

مصرفی که بخواهد می‌رساند.

من آنچه تحویل گرفتم به مصرف سلاح و اسب و تجهیزات می‌رسانم که مسلمانان با کفار بجنگند و سرکشان را به اطاعت خود درآورند. خودم تنها به این کار اقدام نکردم، بلکه مسلمان‌ها نیز چنین صلاح دیدند. این حال من است که می‌بینی، من هرچه دارم مال تو و در اختیار تو است، نه کسی را بر تو ترجیح می‌دهم، نه برای دیگری ذخیره می‌کنم. تو سیّده و سرور امت پدرت هستی! نه از حقوقت کاسته می‌شود نه حقت گرفته خواهد شد. تو در آنچه من در دست دارم و مالك آن هستم، اختیار مطلق داری، ولی آیا راضی می‌شوی، من با پدرت مخالفت کنم و به حکم او رفتار نمایم؟!

***

خوب در این گفتار دقت کنید و مضمون آن را به خاطر بسپارید و این کلمات را که پاسخ اعتراض فاطمه است، با خطبه زهرا و آن‌چه او در صدد تذکر آن بوده تطبیق دهید، به خوبی معلوم می‌شود ابوبکر- بر خلاف آنچه درباره او شایع است که مرد ساده و نرم و رقیق القلب بوده- بسیار فکر دقیق و باریکی داشته و موانع را به خوبی تشخیص

ص: ۹۶

می‌داده و از نادانی و عاطفه مردم بیشترین استفاده را می کرده است؛ چنانکه گفتیم هدف اصلی فاطمه از نطق خود، پرداختن به دو موضوع بود:

* مسأله انتخاب خلیفه و اجتماع سقیفه بنی ساعده.

* منع دختر پیغمبر از ارث.

ولی ابوبکر با همین جملات مختصر به‌طوری اذهان را تغییر داد و دعوی فاطمه را وارونه جلوه کرد که اگر وی اندکی بیشتر در ادعای خود پافشاری می کرد، حاضران با او مخالفت می کردند. ابوبکر به مردم اینگونه نمایاند که فاطمه می‌خواهد پولی را که بنا است به مصرف جهاد با کفار برسد برای خودش بگیرد، در صورتی که این مال اختصاص به پیغمبر نداشته و بایستی در مصالح عامه مسلمانان صرف شود. پس برگشت ادعای فاطمه به این بود که جهاد و جنگ با کفار و تنبیه سرکشان تعطیل شود و بودجه این کار به مصرف شخصی او برسد!

و نکته دیگری را که در سخنان خود گنجانید، این بود که من در این صلاحدید تنها به رأی خودم اکتفا نکردم بلکه مجمع همگانی نیز با این تصمیم موافقت کرد.

این یک زیرکی و تیزهوشی بود که به خرج داد؛ زیرا

ص: ۹۷

حضـار پس از این مقـدمه نمی‌توانسـتند ادعـای او را تکـذیب کننـد و الّا آن‌ها هم جزو مخالفین با مصالـح عامه مسـلمانان محسوب می‌شدند!

فاطمه علیها السلام برای اینکه این اشتباه را از خاطر مردم برطرف سازد، دوباره رشته سخن را به دست گرفت و گفت:

پدرم از حکم قرآن تجاوز نکرد. شـما پس از وی به او دروغ می‌بندید. مگر قرآن نمی‌گوید: سـلیمان از داود میراث برد؟ مگر حکم ارث دختر و پسر را معین نکرده است.

ابوبکر این اعتراض را نشنیده فرض نمود و گفت:

تـو درست می‌گـویی، پـدرت از حکم قرآن تجـاوز ننمود ولی آخر این مسـلمان‌ها رشـته خلافت را به گردن من انداختنـد و من به صلاحدید آن‌ها کار کردم. من از خودم چیزی نیاورده‌ام آن‌ها گواه من هستند!

زهرا علیها السلام باز حضار را مخاطب ساخت و به آن‌ها گفت:

شما چرا قرآن را نفهمیده و چشم و گوش بسته به این کار زشت دست زدید؟ اگر پرده بالا رفت

ص: ۹۸

می‌فهمید چه بار سنگین و پرمسؤولیتی را به دوش گرفته‌اید؟

اینجا ابن ابی الحدید پاسخ ابوبکر را به عبارتی دیگر نوشته است. او می‌نویسد: ابوبکر گفت:

تو سخن گفتی و به جا گفتی، آن‌گاه خشمگین شده، بیهوده گویی آغاز نمودی، خدا ما و تو را بیامرزد، من اسب و نعلین پدرت را به علی دادم، اما در مورد بقیه، از پدرت شنیدم که می‌گفت: ما گروه پیغمبران ارث نمی‌گذاریم، میراث ما دانش و حکمت است. من به دستور پدرت رفتار نمودم. (۱) ۶۵

و باز افزود:

این زمین ملک پیغمبر نبوده و به همه مسلمان‌ها تعلق دارد، مدتی در دست پیغمبر بود حالا- که او نیست خلیفه وقت باید حقوق مسلمان‌ها را حفظ کند. (۲) ۶۶

اگر این جملات گفته ابوبکر است، غرضش این بوده که دیگ طمع حضار را به جوش آورد تا به امید این‌که آن‌ها

۱- - شرح نهج البلاغه، ص ۷۹ ج ۴

۲- - شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹

ص: ۹۹

هم از این نمد کلاهی ببرند، از مساعدت با فاطمه علیها السلام خودداری نمایند.

و گویا به همین ملاحظه، فاطمه علیها السلام پس از پایان سخنان ابوبکر به حال اعتراض جلسه را ترک کرد و به خانه رفت؛ زیرا برفرض هم که باز مطالبی می‌گفت پاسخ‌های وارونه‌ای می‌شنید. تا اینجا نقشه‌ها به خوبی عملی شد و احتیاج به ایراد نطق دیگری از طرف خلیفه نبود.

ولی باز ابن ابی الحدید، خطبه‌ای را از خلیفه «در همان‌روز» نقل می‌کند که اگر گفته او باشد، معلوم می‌شود خلیفه پس از این موفقیت تصمیم گرفته است مخالفان خود را کاملًا مرعوب نموده و روزنه استیضاح‌های بعدی را مسدود سازد.

می‌گوید: ابوبکر چون خطبه فاطمه را شنید، عصبانی و خشمگین شد و به منبر رفته، گفت: مردم! چرا به سخن هرکس گوش می‌دهید.

اگر در زمان پیغمبر این صحبت‌ها در میان بوده، هرکس شنیده بگوید و هرکه حضور داشته حرف بزند او (علی) مانند روباهی است که شاهدش دمش می‌باشد. او مردی آشوب طلب است، می‌خواهد از نو فتنه خوابیده را بیدار

ص: ۱۰۰

کنـد. از ضـعفا کمک می‌خواهند از زنان یاری می‌طلبند. او مانند امّ طحال (۱) ۶۷ ناپارسـایی را از هرچیز بیشتر دوست می‌دارد. من اگر می‌خواسـتم بگویم می‌گفتم و اگر می‌گفتم اسـرار را فاش می‌کردم ولی تا وقتی که با من کاری ندارنـد ساکتم. (۲) ۶۸ ابن ابی الحدید می‌افزاید: من وقتی این کلمات را از نقیب خود جعفربن یحیی بصری شنیدم، گفتم: ابوبکر به که گوشه می‌زند؟

گفت- گوشه نمی‌زند پوست کنده می‌گوید!

- اگر اینطور واضح بود نمی‌پرسیدم!

- به علی‌بن ابی‌طالب!

- روی همه این پرخاش‌ها به علی است!؟

- بله پسرجان پادشاهی است!

- انصار چه گفتند!؟

- اسم علی را بردند، ابوبکر ترسید شورش به‌پا شود.

آن‌ها را منع کرد. (۳) ۶۹ باز ابن ابی الحدید در جای دیگر کتاب (۴) ۷۰ آورده است:

۱- - زنی است که در جاهلیت به زناکاری معروف بوده

۲- - شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۰

۳- - شرح نهج البلاغه، ج ۴

۴- - شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۷۹

ص: ۱۰۱

از علی‌بن فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم:

ابوبکر فاطمه را راستگو می‌دانست!؟

- بله!

- چرا فدک را به او نداد؟

- اگر فدک را به او می‌داد، فردا گریبانش را گرفته خلافت را برای شوهرش مطالبه می‌کرد. ابوبکر هم چون راستگویی او را تصدیق کرده بود، ناچار می‌شد بپذیرد و دست از خلافت بکشد.

ص: ۱۰۲

در بستر بیماری

پس از اینکه فاطمه علیها السلام از مذاکرات خود در مجمع همگانی نتیجه نگرفت، جلسه همگانی را به حالت تعرّض ترک کرد و به خانه رفت.

بعضی نوشته‌اند، از شدّت تأثری که به او دست داده بود، به شوهرش گفت:

پسر ابوطالب! چه شده است که مانند کودکِ در شکم مادر، خود را پنهان ساخته و همچون متهم در خانه نشسته‌ای؟!

بازهای شکاری را سرشکستی ولی مرغ بی‌پر و بالی تو را شکست داد! (۱) ۷۱

ر ابی‌قحافه ملکی را که پدرم به من داده، از کفم بیرون می‌آورد و آشکارا با من دشمنی کرد و دانستم که در کینه توزی با من سخت استوار است. طوری صحبت کرد، که مهاجر و انصار از من یاری نکرده چشم فرو بستند. نه جلوگیری هست نه بلاگردانی، خشمگین بیرون رفتم و

۱- دکتر سید جعفر شهیدی، فاطمه سلام الله علیها دختر محمد صلی الله علیه و آله - زندگانی تأثر برانگیز سیده زنان، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

ص: ۱۰۳

شکست خورده برگشتم ...

من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم، ولی چه‌کنم که قدرت و توانایی ندارم. کاش پیش از این حادثه مرده بودم! در هرحال خدا عذرخواه من نزد تو است.

وای بر من، پشتیبانم مرد و بازویم خرد شد. به پدرم شکایت می‌کنم به خدا تظلّم می‌نمایم.

علی علیه السلام دلداری‌اش داد و به او گفت: در این کناره‌گیری مصلحتی است، من از دین رو نگردانده‌ام و کاری را که از دستم برآید ترک ننموده‌ام. وای بر تو نیست، بر طعنه زننده‌های تو است. آنچه در آخرت برای تو آماده شده بهتر است از آن‌چه از تو گرفته‌اند. کار را به خدا واگذار فاطمه! خدا برای من بس است، دیگر حرف نمی‌زنم.

***

عبارات بالاـ ترجمه گفتاری است که از زبان فاطمه، هنگام ورودش به خانه نقل نموده‌اند ولی ما به دلایلی نمی‌توانیم این مطلب را بپذیریم و معتقدیم که یا این سخنان ابداً در میان نبوده و یا گفته دختر پیغمبر در لباس عبارت نویسنده (هرکس بوده) درآمده است. آنچه ما را در پذیرفتن این داستان دچار تردید می‌سازد

ص: ۱۰۴

عبارت است از:

۱- اینکه در چند جا فاطمه علی را سرزنش نموده است به‌خصوص آنجا که می‌گوید: «چه شده است، مانند کودکی که در شکم مادر نهفته، خود را پنهان ساخته و همچون متهم در خانه نشسته‌ای» صریحاً به وی اعتراض می‌کند.

در صورتی‌که فاطمه علیها السلام آن وقت که پدرش زنده بود، به شوهرش ایرادی نگرفت و چیزی از او نمی‌خواست تا خودش می‌آورد. (۱) ۷۲ اکنون که علی امام وقت و جانشین محمد صلی الله علیه و آله است، چگونه ممکن است دختر پیغمبر به این سختی به او اعتراض کرده و به این تندی با وی سخن بگوید، اگرچه بعد هم از او عذرخواهی کند!؟

۲- آنجا که می‌گوید: «من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم» علی علیه السلام را متهم می‌کند که از مطالبه حق خودداری کرده، تصریح می‌نماید که علی علیه السلام مسامحه کرده و بعد علی علیه السلام در پاسخ او می‌گوید: من از دین رو نگردانده‌ام و کاری را که از دستم بر می‌آید ترک ننموده‌ام، مگر فاطمه از علی بیگانه بود؟ مگر او از وصیت‌های پیغمبر خبر نداشت؟ مگر نمی‌دانست علی علیه السلام برای حفظ دین

۱- - همین کتاب، ص ۵۰

ص: ۱۰۵

مقدس اسلام و جلوگیری از اختلاف کلمه، از مطالبه حق خود ساکت شده است؟ با دانستن این مطالب، چگونه ممکن است بر او اعتراض کند.

۳- چنانکه پیشتر نوشتیم، منظور اصلی فاطمه علیها السلام از این سخنرانی، رفع توهّمی بود که شاید از دوره سیاه جاهلیت مانده و دختران را از ارث محروم می‌نمودند. وی خواست مردم را از اشتباه بیرون آورد و به آن‌ها بفهماند، حکم خدا تغییر نکرده و پیغمبر بر خلاف قرآن دستور نداده ولی ابوبکر به دلخواه خود از زبان او نقل می‌کند که: پیامبران ارث نمی‌گذارند.

او هیچوقت چشم طمع به درآمد فدک نداشت و اصلًا نمی‌توان پذیرفت که دختر پیغمبر در مجمع عمومی مسلمانان از گرسنگی خود و بچه‌هایش شکایت کند و فدک را برای نان و خورش فرزندانش بطلبد.

خانواده‌ای که مردم را در بینوایی به خدا پشت گرمی داده و روزی‌ده جهانیان را خدا می‌داند، چگونه ممکن است در این پیش آمد، فقط به خاطر ارتزاق روزانه متأسف شده و آنچنان سخن بگوید!

۴- سبک عبارت اینجا با سبک خطبه‌های فاطمه علیها السلام در

ص: ۱۰۶

مسجد بسیار تفاوت دارد.

با اینکه در آنجا قصد سخنرانی داشته و به‌خصوص سخنرانِ بلیغ سعی دارد عبارات و تشبیهات و استعارات مناسب را به کار ببرد، معهذا آنقدر که در این چند سطر تصنع به کار رفته در خطبه، مشاهده نمی‌شود.

هنگامی که فاطمه علیها السلام از مسجد به خانه آمد، دل آزرده بود و برفرض که می‌خواست با شوهرش حرفی بزند غرضش درد دل کردن بوده، نه خطابه خواندن و با سجع و قافیه صحبت کردن.

مرتبه و جلال و دانش و کمال فاطمه فوق آن بوده است که برای عبارتی فکر کند تا جمله متناسب و بلیغ بگوید ولی زمان هم باید اقتضا داشته باشد. آیا فاطمه علیها السلام می‌خواسته است قوت منطق و قدرت سخنرانی خود را بر شوهرش معلوم کند؟ که تا در جملات کوتاه درد دل‌آمیزی این اندازه تشبیه و استعاره به کار برده و بگوید: «افترست الذئاب و افترشت التراب» و یا بگوید «یَا ابن أَبِی طالب علیك السلام، اشتملت شملهٔ الجنین، و قعدت حجرهٔ الظنین»، یا رعایت قافیه را تا آخرین حد نموده و بگوید:

«نقضت قادمهٔ الأجدل، فخانك ریش الأعزل» و یا خطاب

ص: ۱۰۷

به علی بگوید: «أضرعت خدّك یوم أضعت حدّك». (۱) ۷۳

به دلایـل فوق و به خصوص به دلیل ۱ و ۳، انتساب این مقاله و سـخنرانی به فاطمه علیها السلام مشکوک می‌شود و خدا داناست که این گفته‌ها از دختر پیغمبر باشد یا نه. مسـلماً در آن روز زهرا علیها السـلام بی‌حد متأثر بوده است. این حوادث و مصیبت‌های پی در پی روح زهرا را افسـرده ساخته و کم کم در جسـمش نیز تأثیر نمود و بلکه به گفته دانشـمندان و مورخان شیعی و شاید از گفته ابن قتیبه و ابن عبد ربه نیز بتوان پی برد، روزی که نماینده ابوبکر به در خانه‌اش آمده، آسیب‌های بدنی نیز به او وارد شده است.

طبری می‌نویسد: سـبب مرگ فاطمه علیها السـلام بنا به گفته ابوبصـیر از امام شـشم علیه السـلام، آسیب ته شمشیری بوده است که از قنفذ غلام عمر دیده و بر اثر آن کودکی هم که در شـکم داشت سقط شد. (۲) ۷۴ دردناك‌تر و مؤثرتر از تمام این مصیبت‌ها مرگ محمد صلی الله علیه و آله بود که بالأخره دخترش را بستری کرد.

در روزهایی که در بستر خوابیده بود، دسته‌ای از

۱- - بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۲۳۴

۲- - محدث قمی رحمه الله، بیت الأحزان، ص ۸۲

ص: ۱۰۸

زنان مهاجر و انصار برای احوال‌پرسی به بالینش رفتند و پرسیدند: حال دختر پیغمبر چگونه است؟ فاطمه در پاسخ گفت:

می‌بینم دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از زندگانی به تنگ آمده‌ام. از مردان شما بیزارم، آن‌ها را آزمایش کردم. درونشان را دیدم و دانستم که به درد نمی‌خورند، از این رو دورشان انداختم.

چه زشت است شمشیری که دندانه شده و نیزه‌ای که سست گشته و اندیشه‌ای که تیره گردیده باشد!

نفس بد اندیش آن‌ها چه چیز زشتی جلوی پایشان نهاد، خشم خدا بر آنان هموار شد و در عذاب همیشگی جای گرفتند.

من چنبره فدک را به گردنشان انداختم و ننگ غصب خلافت را بر آن‌ها بار نمودم، نابود و زشت باد ستمکاران!

وای بر آن‌ها، خلافت را از مرکز ثابت خود، از پایگاه نبوت، از فرودگاه جبرئیل به کدام نقطه بردند؟

چه زیان آشکاری!

آن‌ها از علی چه کینه‌ای در دل داشتند؟ به خدا پرخاش جویی‌شان از ضرب شمشیری بود که وی

ص: ۱۰۹

در راه خدا می‌زد و از حمله‌های گرانی بود که در راه رضای خدا می‌نمود.

به خدا اگر علی را در کاری که محمد صلی الله علیه و آله سر رشته آن را به دستش داده بود، آزاد می گذاشتند، چنان آرام و بی‌حرکت سیرشان می‌داد، که نه سوار زحمت کوفتگی و خستگی ببیند و نه مرکب آزار مهار را احساس کند.

اگر زمام خلافت را به علی می‌دادند، آن‌ها را در آبشخوری صاف و پهناور و سرشاری فرود می‌آورد، تا سیراب شده و از سوز تشنگی و زحمت گرسنگی برهند.

اگر علی رشته کار را به دست گرفته بود، درهای برکت از آسمان و زمین به رویشان گشوده می‌شد ولی سرپیچی کردند و نگذاشتند و چه زود خدا به کیفر کار زشتشان خواهد رسانید.

حالا گوش بده، چند که زنده باشی روزگار به تو شگفتی‌ها خواهد نمایاند و حوادث تو را به تعجب خواهد آورد.

به کدام نوشته تکیه کردند!؟ و به کدام ریسمان محکم چنگ زدند که مهتر را گذاشته کهتر را گرفتند و سر را نهاده به دم چسبیدند؟!

ص: ۱۱۰

ای دماغ آن‌ها به خاک بمالـد، که می‌پندارند کار نیک می کنند، آن‌ها مفسده‌جو هستند و خود نمی‌دانند. وای بر آن‌ها، آیا کسی که مردم را به شاهراه هدایت می‌خواند شایسته رهبری است یا آنکه راه نمی‌داند!؟

قسم به جان زهرا، آن حیوانی که به کمند انداختید آبستن شد، اندکی درنگ کنید تا شیرده شود، سپس از پستان آن، خون تازه و مرگ کشنده بدوشید و ظرف‌های خود را پر سازید.

آن وقت است که پیروان باطل زیان می‌بینند و آیندگان از عاقبت کار گذشتگان آگاه می‌شوند.

ما را از دنیای خود دور سازید ولی خود برای آماج گشتن بلا آماده شوید.

مژده باد شما را!

به شمشیر برنده و فقر عمومی و خود مختاری ستمکاران، که منافع شما را پامال می‌سازند و مردانتان را از دم شمشیر می گذرانند.

چه بدبختی گریبان‌گیرتان شد؟ ما می‌خواهیم به راه راستتان بداریم ولی شما سرپیچی می کنید.

ص: ۱۱۱

می‌گوینـد زنان مهاجر و انصار آن‌چه از دختر پیغمبر شـنیده بودنـد به شوهران خود گفتنـد و آن‌ها برای عذرخواهی به نزد وی رفته گفتنـد: اگر شوهرت پیش از آنکه کار ابوبکر در سـقیفه محکم شود با ما وارد مـذاکره می‌شـد، به جز او با کسـی بیعت نمی‌کردیم ولی فاطمه علیها السـلام چون می‌دانست دروغ می‌گویند، گفت پس از این خطای بزرگ، دیگر عذر شما پذیرفته نیست. (۱) ۷۵ از جمله کسانی که هنگام بیماری فاطمه برای دلجویی وعـذرخواهی نزد او رفتند، عمر و ابوبکر بودند. این دو نفر پس از گرفتن اجازه وارد شدند، ابتدا ابوبکر گفت:

تو در باره من چگونه می‌اندیشـی؟ آیا من با اینکه تو را می‌شناسم و قدر تو را می‌دانم، حقّت را از تو می‌گیرم؟ و ارثی که از پیغمبر می‌بری به تو نمی‌دهم؟

من از پدرت شنیدم می‌گفت: ما پیمبران ارث نمی‌گذاریم هرچه گذاشتیم صدقه است.

فاطمه علیها السلام گفت:

اگر سخنی از پدرم بگویم که خودتان آن را می‌دانید به

۱- - احتجاج طبرسی، نقل از بیت الأحزان، ص ۷۵

ص: ۱۱۲

آن رفتار خواهید کرد؟

- بله

- شما را به خدا آیا از پیغمبر نشنیدید، خوشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم او خشم من، هرکه دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه او را خشنود نماید، مرا خشنود نموده و هرکه آزرده‌اش سازد، مرا آزرده است؟

- بله! ما این سخن را از پیغمبر شنیده‌ایم.

- من خدا و ملائکه را گواه می‌گیرم که شما مرا خشمگین نموده، خشنودم نکردید. من اگر پیغمبر را ببینم از شما شکایت خواهم کرد.

ابوبکر- فاطمه! من تو را خشمگین ساختم؟ من به خدا پناه می‌برم «ابوبکر با گریه خارج شد».

فاطمه- من پس از هر نماز تو را نفرین می‌کنم! (۱) ۷۶ پس از اینکه ابوبکر با حالت گریه از خانه فاطمه علیها السلام بیرون آمد، به آنهایی که دورش جمع شده بودند، گفت:

۱- - اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۵؛ الامامة والسیاسه، ص ۲۳

ص: ۱۱۳

هرکس شب‌ها با خاطر آسوده به خانه برود و با خیال راحت در آغوش خانواده خود قرار گیرد و شما مرا به این حال گذاشته‌اید، من هرگز به بیعت شما احتیاج ندارم، استعفای مرا بپذیرید!

مردم گفتند: خلیفه! تو از همه داناتری، اگر بخواهی این‌گونه کار کنی، دین پایمال و حکومت دچار ضعف می‌شود. با این سستی که تو نشان می‌دهی، کشور را به هرج و مرج خواهی انداخت. (۱) ۷۷ ابوبکر: به خدا اگر به خاطر جلوگیری از هرج و مرج و گسستن ریسمان دین نبود، پس از آنچه از فاطمه شنیدم حاضر نبودم، یک شب بر مردم حکومت کنم. (۲) ۷۸ گویا خلیفه از این پیش آمد بسیار متأثر شده و از اینکه فاطمه دختر پیغمبر هم از وی خوشنود نبود، آزرده خاطر گردیده است، به حدّی که حاضر شده، دست از خلافت بکشد ولی دلسوزی برای مردم و دین جلوگیرش شد و مردم نیز راضی نمی‌شدند ابوبکر استعفا دهد.

۱- - این گفته مردمی است که به فاطمه و علی پیام دادند، اگر زودتر ما را آگاه می‌ساختی با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم!

۲- - الامامة والسیاسه، ص ۱۰

ص: ۱۱۴

لیکن ما از کتاب ابن قتیبه دینوری در ذیل همین مذاکرات، داستان عجیبی را می‌خوانیم، که معلوم می‌شود به‌عکس جنبه سیاسی خلافت ابوبکر، بسیار قوی‌تر از جنبه دینی آن بوده است.

ص: ۱۱۵

ملاقات سیاسی

چنـانکه پیشتر نوشتیم، ابوبکر بـا مخالفت سـخت علی‌بن ابی‌طالب و عباس و بنی هاشم مواجه شـده بود. در این وقت مغیرهٔبن شـعبه، سیاسـتمدار معروف عصـر، با او ملاقات کرد و گفت: صـلاح در این است که عباس را ببینی و بهره‌ای از خلافت به او بدهی، به این شرط که بعداً هم دست فرزندانش باشد، اگر عباس با شما همکاری کند بر علی و بنی هاشم چیره خواهی شد.
ابوبکر این نظریه را پسندید و به اتفاق عمر و ابوعبیده جرّاح به خانه عباس رفتند، ابتدا ابوبکر شروع به صحبت کرد و گفت:
خـدا محمـد صـلی الله علیه و آله را به پیـامبری فرسـتاد و او را بر مؤمنـان حکومت داد. برما هم منت گـذاشت که وی میان ما اقامت کرد. محمد صلی الله علیه و آله از جهان رفت و کار مردم را به خودشان واگذاشت تا یک دل و یک زبان یک نفر را برای حفظ

ص: ۱۱۶

مصلحت انتخاب کنند.

مردم هم مرا به سلطنت گزیدند. سر رشته کار را به دستم دادند، من بحمداللّه از کسی نمی‌ترسم. در کار خودم هم درمانده نیستم. خدا مرا کمک خواهد کرد. من هم به خدا توکّل کرده‌ام.

ولی پی در پی چیزهایی می‌شنوم، بعضی شما را سپر خود کرده و از کاری که همه مسلمانان در آن شریک بوده‌اند، انتقاد می‌کنند. شما خودتان را وجه مصالحه قرار ندهید؛ یا با مردم دیگر همکاری کرده و بیعت مرا بپذیرید یا سعی کنید مردم را از بیعت من برگردانید.

(ای عباس)، ما اینجا آمدیم که برای تو سهمی در خلافت قائل شویم، بعد از تو هم دست فرزندانت باشد ...

آخر ما می‌دانیم تو عموی پیغمبری (ما مانند مردم دیگر نیستیم) که تو و همکارانت را می‌شناختند ولی دیگری را انتخاب کردند.

آخر پسران عبدالمطّلب کمی مهلت بدهید (۱) ۷۹ پیغمبر همانطور که مال شماست، مال ما هم هست.

۱- – عَلی رسلکم بنی عبدالمطلب ..

ص: ۱۱۷

عمر: آری، واللّه به ما بهتر می‌چسبد! (۱) ۸۰ ما که اینجا آمده‌ایم احتیاجی به شما نداریم ولی نمی‌خواهیم با ما مخالف باشید، حالا که مردم کاری کرده‌اند، اگر شما مخالفت کنید کار هم به شما و هم به آن‌ها مشکل می‌شود.

درست فکر کنید بعد جواب بدهید و اگر خیلی میل داشتید بپذیرید. (۲) ۸۱ عباس: راست می‌گویی خدا محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری فرستاد و او را بر مسلمانان حاکم ساخت. به ما هم منت گذاشت که پیغمبر تا زنده بود در میان ما اقامت کرد. وقتی پیغمبر از دنیا رفت، مردم را به حال خودشان گذاشت که با چشم باز، یک دل و یک زبان یک نفر را انتخاب کنند و مرد حق را خلیفه سازند.

نه اینکه به میل و هوس خود کاری انجام دهند.

حالا ابوبکر! اگر تو نظر به نزدیکی پیغمبر، خلیفه شده‌ای! حق ما را گرفته‌ای. اگر به صلاحدید مؤمنان حکومت یافته‌ای ما در دادن رأی بر همه مقدمیم و نمی‌پذیریم و آنگاه بر فرض هم که با نظر مؤمنان به این

۱- – ای واللّه و اخری

۲- – فانظروا لأنفسکم ولعاً مِنْکُم

ص: ۱۱۸

مقام رسیده باشی مخالفت ما چه عیبی دارد (۱) ۸۲ اما آن چیزی را که میل داری به ما بدهی، اگر حق تو است، ما نمی‌خواهیم، اگر مال مردم است، حق نداری بی‌اجازه مردم تصرف کنی.

اگر مال ماست حاضر نیستیم نصف حقمان را بگیریم و نصفش را ببخشیم. (۲) ۸۳ گفتی پیغمبر همانطور که مال شماست مال ما هم هست.

نه؛ پیغمبر درختی بود که ما شاخه آن درختیم و شما همسایه‌اش.

زمامداران از این ملاقات هم نتوانستند نتیجه مطلوبی بگیرند و عباس حاضر نشد با ابوبکر و یارانش همکاری کند. از طرفی دختر پیغمبر هم؛ چنانکه نوشتیم روی خوش به آن‌ها نشان نداد. اگر نقشه‌ای را که این دو کشیده بودند درست اجرا شده بود و می‌توانستند دختر پیغمبر را راضی کنند، موقعیتشان خیلی تفاوت می‌کرد ولی فاطمه علیها السلام تنها ابوبکر و عمر را در آن مجلس مأیوس نکرد، بلکه تا پایان زندگانی این بی‌اعتنایی را درباره آن‌ها ادامه داد و نتوانستند رضایت دختر پیغمبر را جلب کنند. بسیاری

۱- – و ان کان هذا الأمر انّما یجب لک بالمؤمنین فما وجب ان کنّا کارهین

۲- – الامامهٔ والسیاسه، صص ۱۵ و ۱۶

ص: ۱۱۹

از دانشمندان سنی؛ مانند بخاری (۱) ۸۴ و ابن کثیر (۲) ۸۵ و زرقانی (۳) ۸۶ و ابن قتیبه (۴) ۸۷ و ابن سعد (۵) ۸۸ و ابن ابی الحدید معتزلی (۶) ۸۹ و سهمودی (۷) ۹۰ می‌نویسند: تا فاطمه زنده بود، با ابوبکر سخن نگفت. این مسأله نظر به ارتباط خاصی که با موفقیت ابوبکر دارد، از نظر هیچکدام از دانشمندان و مورخان دو تیره دور نمانده و هریک در باره آن قلمفرسایی کرده‌اند.

۱- – صحیح، ج ۵، ص ۱۳۹

۲- – البدایهٔ والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۹

۳- – شرح المواهب، ج ۷، ص ۸

۴- – الامامهٔ والسیاسه، ص ۲۳

۵- – طبقات الکبری، ص ۱۸، ج ۸، «در این کتاب نوشته است فاطمه خشمگین شد»

۶- – شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۱

۷- – وفاء الوفا، ص ۱۵۷

ص: ۱۲۰

در آغوش مرگ

فاطمه روزهای آخر زندگانی را طی می‌کرد. او در این اوقات چنانکه خودش گفته، کوچک‌ترین توجهی به جهان و جهانیان نداشت و گاهی به حدی به ملاقات خدا اشتیاق پیدا می‌کرد که مرگش را از خدا می‌خواست، بسیار شگفت است! چقدر فاطمه از زندگانی در میان چنان مردمی خسته شده بود که در عنفوان جوانی مرگ را بر حیات ترجیح می‌داد.

در روزهای آخر با خدا راز و نیازهایی داشت:

ای خدای زنده، ای خدایی که آغاز و پایان نداری، به آمرزش تو پناهنده می‌شوم. پناهم ده.

خدایا! مرا از آتش دوزخ دور ساز و در بهشت جایگزینم کن.

خدایا! مرا به پدرم برسان.

علی می‌گفت: خدا تو را شفا می‌دهد و زنده می‌مانی.

ولی او دیگر به زندگی امیدی نداشت و در مقابل

ص: ۱۲۱

دلداری‌های شوهر، می گفت: چه زود به دیدار خدا خواهم رسید.

همین که عباس عموی پیغمبر فهمید، بیماری فاطمه علیها السلام شدت یافته، برای عیادت به در خانه‌اش رفت ولی موفق به ملاقات نشد؛ زیرا گفتند مرض فاطمه خیلی سخت شده، عباس بر گشت و به علی علیه السلام پیام داد: من از مرض دختر پیغمبر خیلی اندوهگینم. گمان می کنم او نخستین کسی باشد که از طایفه ما، به محمد صلی الله علیه و آله می‌پیوندد. پیغمبر زهرا را از همه کس بیشتر دوست داشت. اگر روزی حادثه ناگواری برای او پیش آمد، مرا مطّلع کن تا مهاجر و انصار را خبر دهم، حاضر شوند و اجر خود را ببرند.

علی علیه السلام پاسخ داد: ما مهربانی عموی بزرگوار را فراموش نمی کنیم و نظریه او را تقدیس می‌نماییم ولی فاطمه مظلوم بود، ارثش را گرفتند و حقش را غصب کردند و وصیت پیغمبر را درباره او رعایت ننمودند.

او نیز به من سفارش کرد، مرگش را پنهان کنم از این رو از موافقت با درخواست تو معذورم.

ص: ۱۲۲

وصیت نامه

وصیت‌نامه فاطمه علیها السلام به عبارت‌های مختلفی کوتاه و طولانی نقل شده ولی آنچه مسلم است اینکه: از جمله سفارش‌های دختر پیغمبر این بوده است که جنازه او شب دفن شود.

بخاری درصحیح ضمن روایتی ازعایشه نقل‌می‌کندکه:

علی جنازه فاطمه را شب به خاک سپرد و بر او نماز گزارد و به ابوبکر اجازه حضور نداد. (۱) ۹۱ این وصیت نامه نیز در کتب معتبر شیعه از دختر پیغمبر نقل شده است:

«پس از نام خدا» فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهد:

«خدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده او است. فاطمه گواهی می‌دهد: بهشت و دوزخ راست است و بی‌هیچ گمانی قیامت خواهد آمد

۱- - البدایهٔ والنهایه، ج ۵، ص ۲۸۵

ص: ۱۲۳

و خـدا مردگان را از گور خواهـد برانگیخت. علی! من فاطمه دختر محمـدم، خدا مرا به تو تزویج کرد، تا در دنیا و آخرت از آنِ تو بـاشم، تو از هرکس به من نزدیک‌تری. مرا شب غسل بـده و کفن کن و شب به خاکم بسـپار. هیـچ کس نبایـد از این موضوع باخبر شود. تو را به خدا می‌سپارم و به فرزندانم تا روز رستاخیز سلام می‌رسانم.»

وصیت نامه‌هایی طولانی‌تر از این نیز نوشته‌اند. شیخ کلینی رحمه الله که از بزرگان علمای شیعی است می گوید:

فاطمه علیها السلام هنگام مرگ وصیت کرد: هفت قطعه زمین ملک او که «دلال» و «مبیب» و «حسنا» و «برقه» و «صافیه» و «عواف» و «مشـربه امّابراهیم» نام داشت در تصرف علی علیه السلام و پس از او در تصرف حسن علیه السلام و پس از او در تصرف حسین علیه السـلام باشـد و پس از او با ارشـد اولادش. او خدا و مقداد و زبیر را شاهد گرفت و علی‌بن ابی‌طالب علیه السـلام نیز وصـیت نامه را نوشت.

این هفت قطعه زمین را مردی یهودی، مخیریق نام، به پیغمبر صـلی الله علیه و آله بخشید و خودش در جنگ احد کشته شد ولی پس از مرگ پیغمبر، ابوبکر به عنوان اینکه من از محمد صلی الله علیه و آله

ص: ۱۲۴

شنیده‌ام ما پیغمبران ارث نمی‌گذاریم، این اراضی و ساختمان‌های آن را تصرف کرده، جزو بیت‌المال نمود و به فاطمه علیها السلام و زن‌های پیغمبر بهره‌ای نداد و چون فاطمه علیها السلام خود را مالک آن‌ها می‌دانست از این رو سهم ملکی خود را به علی علیه السلام و به اولادش واگذار کرد.

فاطمه علیها السلام شاید مقارن ظهر از دنیا رفت ولی طبق وصیت نامه‌اش، غسل او تا شب به تأخیر افتاد. علی علیه السلام در دل شب با چشم گریان و دل پردرد با کمک چند نفر از خویشان و یاران وفادارش بدن دختر پیغمبر را در خاک تیره پنهان نمود. در آن حال محمد صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخت و به وی گفت: پیغمبر گرامی! سلام من بر تو باد. ای محمد صلی الله علیه و آله! ای فرستاده خدا! از طرف دخترت زهرا که به زیارتت می‌آید، از دخترت که در خاک تیره، در بقعه تو (۱) ۹۲ می‌آرمد، از فاطمه که خدا او را خیلی زود به تو ملحق ساخت، به حضرتت درود می‌فرستم.

صبرم در مصیبت فاطمه بسیار کم است و فاجعه سیده

۱- – به جای این لفظ کلمه «ببقیعک» نیز نقل شده که اگر درست باشد مقصود گورستان بقیع است و شاید هم اصل کلمه «معک» بوده و در موقع استنساخ اشتباه شده است

ص: ۱۲۵

زنان نیروی شکیب را از علی گرفته.

چه کنم، ناچارم به پیروی از سیره نیکوی تو در این مصیبت شکیبایی را پیشه خود سازم. چه مصیبت از این بزرگ‌تر! پیکر تو در آغوش من جان داد، من تو را در گور خوابانـدم، من صبر می‌کنم تا خدا چنانکه فرموده بهترین پاداش را به من دهد. إِنَّا للَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

امانت برگشت، گرو گرفته شد، زهرا از دستم رفت.

چه قدر زندگانی بعد از دختر پیغمبر سخت و ناگوار است! و چه اندازه گیتی در نظرم پست و زشت می‌نماید.

اندوهم بی‌پایان و خوابم اندك است. این غصه تا هنگامی که خدا مرا به تو برساند، از دلم بیرون نخواهد آمد.

چه زود دست قدرت کردگار میان ما جدایی انداخت، من به خدا درد دل می‌کنم.

ای پیغمبر محبوب! از دخترت بپرس تـا از جفـایی که امت به او و به من کرده‌انـد به تو خبر دهـد. چه غصه‌ها که در دل زهرا پنهان بود و نمی‌توانست اظهار کند ولی حالا که به تو پیوسـته، حالا که به خدا ملحق شده، دردهای پنهان را خواهد گفت. می‌بینم در این هنگام شکیبایی

ص: ۱۲۶

پسندیده‌تر است.

اگرملاحظه ازکسانی که بر ما دست یافتند، در میان نبود، برای همیشه در کنار قبر تو جا گرفته و بر این مصیبت بزرگ چون زن بچه مرده می‌گریستم. خدا بیناست، پیکر دخترت پنهانی به خاک می‌رود ولی حقش را به زور گرفته و آشکار از ارث پدر محرومش می‌سازند، با اینکه فاطمه یگانه فرزند تو است و دیری نیست که تو از این جهان رفته‌ای. (۱) ۹۳ همچنانکه در تاریخ تولد و سال زناشویی و مدّت عمر دختر پیغمبر اختلاف است، روز مرگ وی نیز نزد همه یکی نیست. در چند صفحه پیش نوشتیم، بعضی می‌گویند تا ششماه پس از مرگ پدر زنده بود.

طبق نوشته کلینی، هفتاد و پنج روز پس از پدرش زنده بود (۲) ۹۴ ودر صورتی‌که پیغمبر صلی الله علیه و آله دربیست و هشتم ماه صفر رحلت نموده‌باشد، بایدگفت در دوازدهم تا چهاردهم ماه جمادی الأول سال یازدهم هجری بدرود زندگانی گفته است.

۱- – اصول کافی، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۲- – اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸

ص: ۱۲۷

ابن شـهر آشوب معتقد است، در سیزدهم ربیع الآخر سال یازدهم هجری وفات یافته (۱) ۹۵ به هرحال زنـدگانی او را بعد از پدر از چهل روز تا شش ماه نوشته‌اند.

آینده؟

پیشتر نوشتیم که سـال ولاـدت دختر پیغمبر را بـا این همه گفتارهـای متناقض، که از دانشـمندان و مورخان شـیعه و سـنی نقل شـده، نمی‌توان به طور تحقیق و دقیق معلوم کرد، از این رو نمی‌دانیم، دختر پیغمبر چندساله از دنیا رفته است.

عمر او را هنگام وفات از هیجده سال تا سی و پنج سال نوشته‌اند.

ولی بین تمام این گفته‌ها دو عقیده بیشتر از سایر عقاید طرفدار دارد.

* وی در سال بنای خانه کعبه (پنج سال قبل از بعثت پدرش) به دنیا آمده، در آنوقت محمد صلی الله علیه و آله سی و پنج ساله بود.

بنابراین، سن او هنگام مرگ بیست و هشت سال و چند ماه بوده است.

طرفداران این عقیده فقط مورخان سنی هستند و عقیده

۱- - بحار الأنوار، ج ۳، ص ۹

ص: ۱۲۸

دیگر مخصوص مورخان و دانشمندان شیعی (به استثنای معدودی از آن‌ها) است که می گویند: وی پنج سال پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمده و طبق این گفته، هنگام وفات هیجده ساله بوده است.

گفتیم سرچشمه این عقیده روایت کلینی رحمه الله است. یک حدیثی هم مرحوم مجلسی از منصور دیلمی نقل می کند که:

روزی عبداللَّه محض (پسر حسن مثنی و پدر محمد نفس زکیه) در مجلس هشام بن عبدالملک بود که سخن از سن فاطمه علیها السلام به میان آمد، (محمدبن سائب) کلبی نسب‌دان معروف هم در آن جلسه حضور داشت.

هشام از عبداللَّه پرسید:

فاطمه وقتی از دنیا رفت چند سال داشت:

- سی سال

- کلبی! تو چه می گویی؟

- خیر، سی و پنج ساله بود.

- عبداللَّه کلبی چه می گوید؟

- حال مادرم را از من بپرس، بهتر می‌دانم و از کلبی احوال مادرش را بپرس، بهتر می‌داند. حالا با این اختلاف

ص: ۱۲۹

عقیده، دادنِ رأی قطعی ممکن نیست. و این مسأله برای شیعه و تمام مسلمین بسیار مایه تأسف است که سال ولادت و مرگ یگانه دختر پیغمبرشان را درست نمی‌دانند، در صورتی‌که ملل دیگر به جزئی‌ترین چیزی که با شخصیت‌های بزرگ آن‌ها بستگی داشته باشد، بسیار اهمیت می‌دهند.

سال ولادت و مرگ به جای خود. آن‌چه بیشتر موجب تأثر است، اینکه قبر دختر پیغمبر نیز معلوم نیست کجا است.

گروهی از دانشمندان می‌گویند در خانه خودش و یا در بقعه پدرش دفن شده. ابن شهر آشوب صاحب کتاب مناقب پیرو این عقیده است.

پیدایش این باور از حدیثی است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده است به این مضمون: میان گور و منبر من باغی است از باغ‌های بهشت (۱) ۹۶ و بنا به نقل بخاری فرموده است میان خانه و منبر من باغی است از باغ‌های بهشت.

مرحوم مجلسی می‌گوید: قبرش در گورستان بقیع است. سید مرتضی رحمه الله نیز همین عقیده را دارد ولی از روی

۱- – من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۲، «مَا بَیْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ»

ص: ۱۳۰

قرائن گمـان می‌کنیم در خـانه دفن شـده باشـد؛ زیرا با تأکیـدی که دختر پیغمبر در پنهان داشـتن دفن خود داشت و به این منظور به علی علیه السـلام وصـیت کرد، جنازه او را شب دفن کند احتمال کلی می‌رود علی علیه السـلام برای اینکه کسـی از چگونگی آگاه نشود و جسد دختر پیغمبر از آسـیب احتمالی بامداد مرگ محفوظ بماند، وی را در خانه به خاک سپرده باشد چون اگر می‌خواست او را به بقیع ببرد، هنگـام پیمودن مسـافت میـان خـانه و گورسـتان بقیع ممکن بود کسانی که علی علیه السـلام و فاطمه علیها السـلام نمی‌خواستند از واقعه مطلع شوند، آن‌ها را ببینند و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام هم صورت گورهای متعددی در بقیع درست کرده، فقط برای گم کردن نشانی بوده است، در هرحال خدا دانا است.

بامداد مرگ هنگامی که خلیفه و همکارانش فهمیدند که علی شـبانه دختر پیغمبر را به خاک سپرده، با عصـبانیتِ زیاد او را ملاقات نموده و به وی گفتنـد: تو هیچوقت دست از مخالفت با ما برنمی‌داری. چرا نگـذاشتی صـبح شود و ما هم بر جنازه دختر پیغمبر نماز بخوانیم؟ علی علیه السلام برای آن‌ها قسم خورد که فاطمه وصیت کرده بود او را شب دفن کنم، آن‌ها هم گفته او را پذیرفتند.

ص: ۱۳۱

این مقدار نوشته مورخین سنی است، در صورتی که تاریخ‌شیعه‌می گوید: بامداد مرگ وقتی مردم فهمیدند دختر پیغمبر شبانه دفن شده، یکدیگر را سرزنش کردند که چه مردمی‌هستید! یک‌دختر از پیغمبر شما باقی ماند او هم مرد.

شما نه بر بالینش حاضر شدید، نه بر او نماز خواندید، نه می‌دانید قبرش کجاست. گفتند اهمیتی ندارد. می‌فرستیم زنی بیاید قبرها را بشکافد واورا بیرون بیاورد تابروی نماز بخوانیم!

واقعاً این نمونه از مسلمان‌ها هم نوبر است! آن‌ها نظیر مردمی هستند که‌برای انجام یک مستحب و تظاهر نمودن به یک‌شعار دینی حاضر می‌شوند به ننگین ترین کار که شکافتن قبر دختر پیغمبر است تن دهند، فقط برای اینکه جلوی مردم بگویند ما هم بر دختر پیغمبر نماز خواندیم- بله- آنوقت دین پیغمبر هم پامال بشود اهمیتی ندارد.

گفتیم یاران پیغمبر برای درک ثواب نماز حاضر شدند قبر دختر پیغمبر را بشکافند، عمر هم با آن‌ها هم عقیده بود ولی از طرفی علی علیه السلام مطلع شده و به شتاب خود را به آن‌ها رساند و سوگند خورد که اگر نیش کلنگی به یکی از این گورها بخورد، زمین را از خونتان سیراب می کنم.

با این حال معلوم است، روزهای نخست مخصوصاً

ص: ۱۳۲

تصمیم داشته‌اند، جای قبر معلوم نباشد ولی متأسفانه امروز هم نشان درستی از قبر فاطمه علیها السلام در دست نیست.

فرض کنیم، قبر فاطمه علیها السـلام در بقیع بود مگر آن چهار نفر پیشوا که در گورسـتان بقیع به خاک رفته‌انـد چه نشانی بر قبرشان باقی است؟ (۱) ۹۷

پی نوشت ها

۱ (۱)- الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰

۲ (۲)- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹

۳ (۱)- بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۷- کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹

۴ (۲)- کافی، ج ۲، ص ۴۸۰

۵ (۳)- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹

۶ (۴)- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲

۷ (۵)- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۲

۸ (۶)- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۳

۹ (۱)- طبری و ابن جوزی، نقل از کتاب فاطمه بنت محمّد، ص ۶۳

۱۰ (۱)- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷

۱۱ (۱)- کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۰۶

۱۲ (۲)- همان، ص ۲۰۱

۱۳ (۳)- مروج الذهب، ج ۱ ص ۲۱۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵؛ زندگانی محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۵۸ و طبری، ج ۲، ص ۱۹۶

۱۴ (۴)- البدایهٔ والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۴

۱- دکتر سید جعفر شـهیدی، فاطمه سـلام الله علیها دختر محمد صـلی الله علیه و آله - زندگانی تأثر برانگیز سیده زنان، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

ص: ۱۳۳

۱۵ (۵)- این کتاب به قلم آقای محمود ابطحی شیرازی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در تهران، با قطع کوچک در ۱۱۶ صفحه چاپ خورده و مرحوم حاجی سید نصراللَّه تقوی نیز تقریظی بر آن نوشته‌اند

۱۶ (۱)- صفحه ۶۴ فاطمه بنت محمد و صفحه ۵۷ زندگانی حضرت فاطمه

۱۷ (۲)- فاطمه بنت محمد، صص ۳۰- ۲۷؛ زندگانی فاطمه، صص ۴۰- ۳۶

۱۸ (۳)- فاطمه بنت محمد، ص ۷۷ و زندگانی حضرت فاطمه، ص ۶۸

۱۹ (۱)- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴

۲۰ (۲)- اصول کافی، ص ۱۸۵؛ مرآت‌العقول، ص ۳۸۲؛ بحار، ج ۱۰ ص ۴

۲۱ (۳)- کشف الغمه، ص ۱۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۴؛ مرآت العقول، ج ۱، ص ۳۸۰

۲۲ (۱)- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۵ از مسند ابی یعلی و حلیهٔ ابی نعیم

۲۳ (۲)- همان مدرک

۲۴ (۱)- المرأهٔ العربیهٔ فی الجاهلیهٔ و اسلامها

۲۵ (۱)- المرأهٔ والاسلام

۲۶ (۱)- فاطمه بنت محمد، صص ۳۰- ۲۸ و زندگانی فاطمه، ص ۱۹- ۱۷

۲۷ (۲)- عبداللَّه عفیفی در کتاب« المرأهٔ العربیهٔ فی الجاهلیهٔ و اسلامها» به این داستان اشاره کرده، می‌گوید: خسرو پرویز، حرقه دختر نعمان‌بن منذر را خواستگاری نمود ولی نعمان با اینکه حاکم و دست نشانده او بود، حاضر نشد دخترش را به دربار ایران بفرستد و در پاسخ فرستاده خسرو عذر آورد.

پرویز که انتظار جواب منفی نداشت، خشمگین شد و نعمان را به دربار احضار کرد.

نعمان سرپرستی دخترش را به هانی‌بن قبیصه شیبانی سپرد و به دربار خسرو پرویز رفت. پادشاه ایران به کیفر نافرمانی دستور داد نعمان را زیر پای فیل انداختند، تا گوشت و پوستش پاره گردید. پس از مرگِ نعمان، خسرو مجدداً حرقه را از نگاهبان وی خواستگاری کرد، ولی هانی نیز پیشنهاد خسرو را نپذیرفت. بالأخره خسرو برای اینکه عرب‌های نافرمان را تنبیه کند، سپاهی بدانسوی فرستاد ولی سربازان ایران در ذی‌قار از سپاه عرب شکست خوردند و جنگ به نفع عرب‌ها پایان یافت

۲۸ (۱)- کشف الغمه ص ۱۲۵

ص: ۱۳۴

۲۹ (۱)- عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۷۳، نقل از زن عرب در جاهلیت و اسلام، صص ۵۵ و ۵۶

۳۰ (۱)- بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۲۷؛ وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۷۵،« ... وَ لَمْ یَرَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَرَاهَةً فَقَامَ وَ هُوَ یَقُولُ اللَّهُ‌أَکْبَرُ، سُکُوتُهَا إِقْرَارُهَا»

۳۱ (۲)- مسند احمد، ج ۶، ص ۷۸، نقل از زندگانی فاطمه، ص ۷۴

۳۲ (۳)- زندگانی فاطمه، ص ۷۴

۳۳ (۱)- زن عرب در جاهلیت و اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹

۳۴ (۱)- زن عرب در جاهلیت و اسلام، ص ۱۶۰، ج ۱، نقل از المخصص ج ۴، ص ۲۴

۳۵ (۱)- الصواعق المحرقه

۳۶ (۱)- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۴

۳۷ (۲)- المناقب، ج ۳، ص ۳۵۵

۳۸ (۱)- بحار، ج ۱۰، ص ۲۵

۳۹ (۱)- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹، زندگانی محمد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۴۹۲، ج ۲(با اندک تفاوت)

۴۰ (۱)- الامامهٔ والسیاسه، صص ۱۷ و ۱۸

۴۱ (۱)- الإمامهٔ والسیاسه، ص ۱۰

۴۲ (۱)- الامامهٔ والسیاسه، صص ۱۰ و ۱۱

۴۳ (۱)- ما این واقعه را طبق نقل دانشمندان سنّی نوشتیم، در صورتی‌که روایات شیعی می‌گوید: عمر در خانه را سوزاند و فاطمه هم که پشت در بود، از فشار در و جمعیت صدمه دید و می‌گویند کودکی هم که در شکم داشت، در اثر این حادثه سقط گردید

ص: ۱۳۵

۴۴ (۱)- الامامهٔ والسیاسه، ص ۱۰

چنانکه ملاحظه می‌کنید، شرح این حادثه از روی نوشته ابن قتیبه دینوری نوشته شده که یکی از مورّخان و دانشمندان سنی بوده و در سال ۳۲۲ هجری مرده است. خود نویسنده تا این مقدار اعتراف کرده است، در صورتی‌که تاریخ شیعه فجایع بیشتری را از عمر و همراهانش ذکر می‌کند و به‌خصوص کتاب سلیم‌بن قیس هلالی که نزد علمای شیعه معتبر بوده و مرحوم مجلسی و دیگران از روی نوشته آن نقل می‌کنند، متذکّر است که میان فاطمه و فرستادگان ابوبکر که عمر نیز جزو آن‌ها بود، کار به مرحله بالاتر کشید و فاطمه که می‌خواست از خروج شوهرش جلوگیری کند، با تازیانه یا غلاف شمشیر عقب رانده شد.

قطع نظر از گفته‌های طرفین، هیچ بعید نیست که چنین حوادثی پیش آمده باشد؛ زیرا اگر جانشینی محمد صلی الله علیه و آله حق رسمی علی بوده و کارگردان‌های سقیفه با نیرنگ او را از حق خود محروم ساخته‌اند، مسلماً خود را برای ارتکاب جنایات بعدی نیز حاضر نموده بودند. کسی که به چنین کار نامشروعی دست می‌زند و گفته پیغمبر را زیر پا می‌گذارد، از آزار دختر پیغمبر نیز باکی نخواهد داشت.

و اگر فرض کنیم صحبت جانشینی و خلافت در میان نبوده و چنانکه طنطاوی می‌گوید: انتخاب خلیفه حکم انتخاب رییس جمهور را دارد و رأی اکثریت در آن قاطع است، کار آسان‌تر می‌شود؛ زیرا هر رییس جمهوری که به دلخواه و دسیسه تعزیه‌گردان‌ها انتخاب شود و بخواهد مخالفان خود را مرعوب سازد و با فشار و تهدید تحصیل اکثریت نماید، از چنین تبه‌کاری‌هایی ناگزیر خواهد بود

۴۵ (۱)- او فراموش کرده است، موقعی که پیغمبر میان یاران خود عقد برادری می‌بست، علی را برادر خود خواند و باز فراموش نموده هنگامی را که پیغمبر خویشاوندان خود را میهمانی کرد و به آن‌ها اطلاع داد: من از جانب خدا مأمور دعوت شما هستم و کسی جز علی به او نگروید و در آن حال پیامبر خطاب به آنان گفت: این برادر من و وصیّ من و خلیفه من در میان شماست، حرف او را گوش کنید و از او پیروی نمایید. تاریخ ابوالفدا، ج ۱، ص ۱۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲؛ حیات محمد، طبع اول، ص ۱۰۴

ص: ۱۳۶

۴۶ (۱)- ص ۱۸ الامامهٔ والسیاسه

۴۷ (۲)- الامامهٔ والسیاسه، ص ۲۰

اگر ما گاهی در نوشته‌های خود از ابوبکر و عمر یا ابوعبیده جراح به مرد سیاسی تعبیر می‌کنیم، یا می‌گوییم بازیگران سقیفه فلان کار را کردند یا فلان نیرنگ را زدند کسی به ما حق اعتراض ندارد و نسبت به مقام هیچ یک از اینها توهینی نشده است؛ زیرا پس از آنکه خلافت به سلطنت مادی تبدیل گردید و بناشد نص آسمانی در میان نباشد و از رأی اکثریت پیروی شود، مدعی سلطنت ناچار است به وسایل مختلف متشبث شده و موفقیت حاصل نماید و در این صورت روحانیت و جنبه معنوی خود را از دست داده و حکم یک مرد سیاسی را پیدا خواهد کرد.

علی طنطاوی در پیامی، که به علمای شیعه داده، می‌گوید:« هر شهری که انتخابات عمومی در آنجا صورت می‌گیرد و حکومت به نظریه ملت است- نه به نص آسمانی و حق خدایی- از این حزب‌بازی‌ها و دسته بندی‌ها خالی نیست» و باز در جای دیگر نامه خود می‌گوید: آیا هنوز نمی‌خواهیم مسأله خلافت را از لباس دین خارج کرده تا بدون کم و زیاد به مسأله سیاسی و مناقشات حزبی و انتخاباتی برگردد.

و باز می‌نویسد: احزاب سیاسی می‌جنگند و به جان هم می‌افتند و گاهی هم یکدیگر را دشنام داده، بعضی بر دیگری تعدی می‌کنند و هر دسته‌ای برای پشتیبانی از رییس خود به مداحی وی برخاسته و بر دشمن ورقیب او افترا می‌بندد ولی‌همین‌که جنجال انتخابات خوابید، همه با یکدیگر برادر شده، برای وطن و بلندی نام وطن می‌کوشند. این نویسنده معاصر می‌گوید: خلافت یک مسأله سیاسی است و مردان سیاسی از دسته بندی ناچارند و بلکه گاهی افترا می‌بندند و دشنام می‌دهند، پس ما حق داریم از چنین مردمانی آنطور تعبیر کنیم

ص: ۱۳۷

۴۸ (۱)- الامامهٔ والسیاسه ص ۱۱

۴۹ (۱)- الامامهٔ والسیاسه، ج ۲، ص ۲۵۳

۵۰ (۲)- الامامهٔ والسیاسه، ج ۴، ص ۱۸۲۵

۵۱ (۳)- عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۳

۵۲ (۴)- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۱۸

۵۳ (۱)- جنایات تاریخ، ج ۱، صص ۴۷- ۴۵

۵۴ (۲)- جنایات تاریخ، ج ۱، ص ۶۳- ۵۸

۵۵ (۱)- توبه: ۱۲۸

۵۶ (۱)- در سال‌های آخر زندگانی پیامبر، دسته‌های کوچک و بزرگی از داخل و خارج مدینه چشم طمع به حکومت اسلامی دوختند و خیال‌های خامی در سر می‌پختند. قبایل بسیاری نیز که اجرای مقرّرات، اسلام را به زیان مالی و یا مقامی خود می‌دانستند، پیوسته منتظر فرصت بودند و لذا پس از مرگ پیغمبر بسیاری از دادن زکات، که نوعی باج حساب می‌شد، خودداری کردند و چند تن نیز به پیغمبری برخاستند، به‌طور کلی در مردم سست ایمان، نوعی رمیدگی پیدا شده بود و هرگاه مرکز خلافت نیز دستخوش اغراض شخصی و ریاست‌طلبی می‌گشت، احکام اسلام آشکارا پایمال می‌شد و در میان یاغیان و مخالفان، که تازه سر برداشته بودند، انعکاس بدی داشت. اینجاست که فاطمه اثر سوء شتابزدگی کارگردان‌های سقیفه را خاطرنشان ساخته و آن‌ها را به کردار زشتشان سرزنش می‌نماید و می‌گوید: شما لااقل صبر می‌کردید، آن‌ها که از دین رمیده‌اند، رام شوند سپس خودتان این خلاف قانون‌ها را مرتکب می‌شدید، نه اینکه با رفتار برخلاف دین خود، آن‌ها را بیشتر جری کنید

ص: ۱۳۸

۵۷ (۱)- برکسی که تا اندازه‌ای دقیق بوده و در گفتار فاطمه علیها السلام تأمل کند، کاملًا معلوم می‌شود که تأثّر دختر پیغمبر بیشتر از تغییر نامشروعی بوده است، که خلیفه جدید در قانون ارث داده و موجب می‌شد دوباره کردار شوم دوره سیاه جاهلیت تجدید گردد و مردم رفتار خلیفه را سرمشق قرار دهند و دختران را از ارث محروم سازند.

گرچه ابوبکر روایتی را از محمد صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که او فرموده است:« ما پیمبران ارث نمی‌گذاریم» ولی مسلماً این اقدام در اذهان عمومی اثر دیگری می‌بخشید؛ یعنی همان عقیده کهنه و فرسوده‌ای را که در مغز عده‌ای باقی بود زنده می‌ساخت.

این نیز یک نکته حساسی است که در نطق پرمغز و آتشین فاطمه علیها السلام نهفته است

۵۸ (۲)- اینجا اشاره می‌کند که در دین اسلام دخترها نیز ارث می‌برند و محرومیت دختر از ارث، کار عرب‌های پیش از اسلام است

۵۹ (۱)- شرح‌نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۳؛ بلاغات‌النساء، ص ۲۶؛ اعلام النساء، ص ۱۲۰۷ و ۱۲۰۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۰؛ احتجاج طبرسی\.ٌS\i قد كان بعدك أنباء و هنبثةٌ\Z لوكنت شاهد ها لم تكثر الخطب\Z إنّا فقدناك فقد الأرض وابِلَها\Z فاختلّ قومُك فَاشْهَدْهُمْ وَلا تَغِبُ\E\E\Z

۶۰ (۱)- در اینجا نیز مردم را از پراکندگی بیم می‌دهد، مبادا دشمن باز از موقعیت استفاده کند

۶۱ (۲)- ایجاد وحدت حقیقی و تساوی میان افراد مسلمان و برهم زدن امتیازات پوچ که در نظر(محمد) بود به منزله اولین سنگ کاخ سعادت مسلمانان محسوب می‌شد ولی افسوس که منفعت پرستان حفظ ریاست خود را بر همه چیز مقدم داشتند و برای طبقه اشراف برتری‌های مخصوصی قائل شدند بیست و سه سال این روش زشت ادامه داشت. در سال سی و پنج هجری هنگامی که علی خواست همان مساوات حقیقی را که در زمان محمد صلی الله علیه و آله بود از نو برقرار سازد و بیت‌المال را برهمه یکسان تقسیم کرد، سروصدا بلند شد و سرمایه‌داران و قدرت مداران مانند طلحه و زبیر مخالف شدند. به حدی این سیره زشت میان مسلمانان کار عادی محسوب می‌شد که در همان جلسه مرد پارسایی مانند سهل‌بن حنیف به اعتراض برخاست و به علی علیه السلام گفت: این مردی که تو او را با من به یک چشم می‌نگری و به من و او یک اندازه بهره می‌دهی، تا دیشب غلام من بود!

ص: ۱۳۹

۶۲ (۱)- آل عمران: ۱۴۴

۶۳ (۲)- گفته‌انـد« قیله» نـام زنی است. او مـادر نخستین انصار و قبائل اوس و خزرج بوده است. ولی متأخران گفته‌انـد قیله به منعی اشراف و بزرگان است که سمت‌های مهمّ را در دوران حکومت عباسیان عهده‌دار بوده‌اند

۶۴ (۱)- شعراء: ۲۲۷

۶۵ (۱)- شرح نهج البلاغه، ص ۷۹ ج ۴

۶۶ (۲)- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹

۶۷ (۱)- زنی است که در جاهلیت به زناکاری معروف بوده

۶۸ (۲)- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۰

۶۹ (۳)- شرح نهج البلاغه، ج ۴

۷۰ (۴)- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۷۹

۷۱ دکتر سـید جعفر شـهیدی، فاطمه سـلام الله علیها دختر محمد صـلی الله علیه و آله - زندگانی تأثر برانگیز سیده زنان، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

۷۲ (۱)- همین کتاب، ص ۵۰

۷۳ (۱)- بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۲۳۴

۷۴ (۲)- محدث قمی رحمه الله، بیت الأحزان، ص ۸۲

۷۵ (۱)- احتجاج طبرسی، نقل از بیت الأحزان، ص ۷۵

۷۶ (۱)- اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۵؛ الامامهٔ والسیاسه، ص ۲۳

۷۷ (۱)- این گفته مردمی است که به فاطمه و علی پیام دادند، اگر زودتر ما را آگاه می‌ساختی با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم!

۷۸ (۲)- الامامهٔ والسیاسه، ص ۱۰

۷۹ (۱)- عَلی رسلکم بنی عبدالمطلب ..

۸۰ (۱)- ای واللَّه و اخری

۸۱ (۲)- فانظروا لأنفسکم ولعاً مِنْکُم

۸۲ (۱)- و ان کان هذا الأمر انّما یجب لک بالمؤمنین فما وجب ان کنّا کارهین

۸۳ (۲)- الامامهٔ والسیاسه، صص ۱۵ و ۱۶

ص: ۱۴۰

۸۴ (۱)- صحیح، ج ۵، ص ۱۳۹

۸۵ (۲)- البدایهٔ والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۹

۸۶ (۳)- شرح المواهب، ج ۷، ص ۸

۸۷ (۴)- الامامهٔ والسیاسه، ص ۲۳

۸۸ (۵)- طبقات الکبری، ص ۱۸، ج ۸« در این کتاب نوشته است فاطمه خشمگین شد»

۸۹ (۶)- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۱

۹۰ (۷)- وفاء الوفا، ص ۱۵۷

۹۱ (۱)- البدایهٔ والنهایه، ج ۵، ص ۲۸۵

۹۲ (۱)- به جای این لفظ کلمه« ببقیعک» نیز نقل شده که اگر درست باشد مقصود گورستان بقیع است و شاید هم اصل کلمه« معک» بوده و در موقع استنساخ اشتباه شده است

۹۳ (۱)- اصول کافی، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۹۴ (۲)- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸

۹۵ (۱)- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۹

۹۶ (۱)- من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۲،« مَا بَیْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَهٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّهِ»

۹۷ دکتر سید جعفر شهیدی، فاطمه سلام الله علیها دختر محمد صلی الله علیه و آله - زندگانی تأثر برانگیز سیده زنان، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱IR۹۰-۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان


WWW